ماندگار

روزنامۀ صبح افغانستان

۲

تأملی بر فاجعۀ ۱۹ جدی
در گرماگرمِ صلح با طالبان

۷

حاکمیتِ مردمی
یا حاکمیتِ حاکمانی

www.mandegardaily.com ||| سال ۱۰ ● شمارۀ مسلسل ۲۴۱۱ ● شنبه ۲۲ جدی/دی ۱۳۹۷ ● ۵ جمادی الاول ۱۴۴۰ ● ۱۲ جنوری ۲۰۱۹ ||| چاپ همزمان در کابل و هرات

احمدولی مسعود در سمینار «قانون اساسی و نیاز تغییر ساختار نظام سیاسی در افغانستان»:

به جای «کی» به «چی» فکر کنید

در انتخابات پیش‌رو باید برنامه سرنوشت مردم را تعیین کند

- افغانستان و پاکستان باید مشکلات شان را روی یک میز گذاشته و با یک گفتمان و دیالوگ بی‌واسطه، رو در رو بحث کرده و به راه‌حل معقول و مبتنی بر منافع ملی هر دو کشور برسند
- برنامۀ وفاق ملی در آینده به مردم در محلات و روستاها قدرت و صلاحیت خواهد داد تا حق انتخاب داشته باشند و بتوانند سرنوشت شان را خودشان تعیین کنند
- خواستم از جامعۀ جهانی و مردم این است تا در انتخابات پیش‌رو بگذارند مردم خود صاحب قدرت شوند و به برنامه رأی دهند. به گفتۀ او: تنها برنامۀ جامع، کامل و همه‌شمول می‌تواند کشور را نجات بدهد، نه فرد یا افراد

پروفیسور نظیف‌الله شهرانی:

قانون اساسی افغانستان برای «کی» ساخته شده است

ما باید بپرسیم که یک قانون اساسی انعکاس‌دهندۀ چیست؟ قانون اساسی در هر جامعه و کشوری که باشد، انعکاس‌دهندۀ فرهنگ سیاسی همان کشور است. قانون اساسی امروز و هفت قانون اساسی دیگر که وجود داشت همواره برای «کی» ساخته شد. در حالی که از قانون اساسی مجاهدان و لایحۀ رژیم طالبان یادآوری صورت نگرفت، ما ۷ نه بلکۀ ۹ قانون اساسی داریم

صفحه ٦

بیانیۀ «وفاق ملی»

در پیوند به هفته گرامی‌داشت از قانون اساسی افغانستان

صفحه ۷

امنیت ملی گروه چهار نفری آدم ربایان را بازداشت کرد

ریاست عمومی امنیت ملی با نشر خبرنامه‌یی گفته است که چهار نفر از آدم‌ربایان را از مربوطات ناحیه سیزدهم شهر کابل بازداشت کرده‌اند و دو نفر را نیز از چنگ این گروه نجات داده‌اند.

در این خبرنامه که دیروز به نشانی روزنامۀ ماندگار فرستاده شده، آمده است که خیرمحمد فرزند جان محمد و حاجی محمدحسین فرزند جان‌علی توسط چهار نفر از افراد مسلح اختطاف شده بودند و در داخل یک چاه نگه‌داری می‌شدند که در یک عملیات نیروهای قطعۀ خاص ریاست عمومی امنیت ملی از چنگ آنان آزاد شدند.

ریاست عمومی امنیت ملی از این آدم‌ربایان به نام‌های اسحق فرزند قاسم علی، محمدآجان فرزند محمدجان، عبدالعلیم فرزند محمدجان و مولاداد فرزند حسین‌داد نام برده است که اکنون در بازداشت امنیت ملی به سر می‌برند.

از نزد این افراد یک میل کلاشینکوف و ۱۷ فیر مرمی، یک جوره پلیت موتر، دو متر زنجیر و پنج عدد قفل به دست آمده است.

این در حالی است که وزارت امور داخله فهرست نام‌های افراد مخل امنیت، قطاع‌الطریق و بی‌اعتنا به قانون را در شهر کابل به تازه‌گی نشر کرده است و از برخورد جدی پولیس با این افراد هشدار داده است.

مسوولان در این وزارت گفته اند که گرفتاری مجرمان را از رده‌های پایین آغاز کرده و این روند را تا گرفتاری مجرمان در سطوح بلند ادامه می‌دهند.

سخن ماندگار

در سالگرد قانون اساسی باید بر مزارش شمع افروخت

این روزها با فرا رسیدنِ سالگرد قانون اساسی افغانستان، شاهد برگزاری نشست‌هایِ تحلیلی در این خصوص از سوی نهادهای مختلف در کشور هستیم. یک‌ونیم دهه پیش، وقتی قانون اساسی افغانستان در لویه‌جرگه به تصویب رسید، امیدهای فراوانی در میان مردم برای تحکیم مردم‌سالاری، تأمین عدالتِ سیاسی، اجتماعی و مدنی به‌وجودَ آمد؛ اما طیِ این سال‌ها که از تصویب قانون اساسی می‌گذرد، امید مردم به تحکیم این ارزش‌ها بسیار کم‌رنگ شده است.

همه‌ساله وَقتی هفتۀ تجلیل از قانون اساسی فرا می‌رسد، می‌بینیم که به جای بهبود وضعیت، هر روز افغانستان از ارزش‌های قانون اساسی بیشتر فاصله می‌گیرد. ارزیابی‌هایی که همه‌ساله از سوی نهادهای باصلاحیتِ ملی و بین‌المللی در این رابطه صورت می‌گیرد، نشان می‌دهد که به‌صورتِ وحشتناکی قانون اساسی افغانستان مورد بی‌احترامی قرارَ گرفته و نقض می‌شود. در سال ۱۳۹۵، خانۀ آزادیِ افغانستان اعلام کرد که ۹۲ مورد قانون اساسی کشور نقض شَده است. در سال دیگر، گفته شد که به جز از یک مادۀ قانون اساسی که مربوط به تعیین پایتختِ کشور می‌شود، دیگر تمام ماده‌های قانون اساسی نقض شده است. امسال نیز در همین راستا، نهادهای مختلفی در کشور از قانون اساسی گرامی‌داشت کردند، اما در کنار آن به موارد زیادی که قانون اساسی مورد بی‌مهری و بی‌حرمتی قرار گرفته نیز اشاره داشتند.

وقتی قانون اساسی در یک کشور نقض می‌شود، به معنای آن است که در آن کشور به حقوقِ مردم توجه صورت نمی‌گیرد. توجه به قانون اساسی، از مهم‌ترین مولفه‌های یک دولتِ مقتدر و قدرتمند می‌تواند باشد که اقتدار سیاسیِ خود را از مردم می‌داند. اما در افغانستان عکسِ این موضوعَ همواره صادق بوده است. گویا این‌که قانونَ اساسی نیز در این کشور وسیله‌یی بوده تا تمامیت‌خواهان از آن در راستای منافع شخصیِ خود بهره‌برداری کنند.

متأسفانه در کشور ما، قانون اساسی از سوی کسانی نقض شده که مجری و حافظِ آن شمرده می‌شوند. بیشترین نقض قانون اساسی در کشور، از سوی نهادهای سه‌گانۀ دولت صورت گرفته است. حکومت وحدت ملی که از نخستین روزهای شکل‌گیری خود، اجرای قانون اساسی را از مکلفیت‌های اصلی و اساسیِ خود اعلام کرد و حتا حکومتِ پیشین را به‌دلیل نقض قانون اساسی مورد انتقاد قرار داد، خود به مهم‌ترین عاملِ نقض قانون اساسی مبدل شد. از به‌وجود آمدنِ این حکومَت شروع که در نتیجۀ نقض صریح قانون اساسی و بی‌احترامی به آرای مردم به‌وجود آمد تا به امروز اکثرِ تصمیم‌هایی که از سوی ارگ گرفته شده، در تناقض با قانون اساسی کشور قرار داشته است. همین حالا بسیاری از وزارت‌خانه‌های کشور توسط افراد سرپرست اداره می‌شوند که بر اساس قانون اساسی، معیاد سرپرستی فقط دو ماه تعیین شده است، اما برخی از سرپرست‌وزرا ماه‌هاست که بر کرسی‌های وزارت‌خانه‌ها لم داده‌اند و دم از اجرای قانون اساسی می‌زنند.

رییس حکومت هر کاری را که دلش بخواهد انجام می‌دهد بدونَ آن‌که ترسی از نقض قانون اساسی و یا دیگر قوانین کشور داشته باشد. بیشترین فرمان‌های تقنینی، در پنج سالِ گذشته از سوی آقای غنی صادر شده که عملاً عملی فراقانونی شمرده می‌شود. انتخابات در مغایرت با قانون اساسی برگزار می‌شود و هیچ نهادی نیست که آن را پی‌گیری کند. انتخابات پارلمانی مغایر با نص قانون اساسی، پس از سه سال تأخیر، سه ماه پیش برگزارَ شد اما نتایج آن تا به امروز اعلام نشده است. انتخابات ریاست‌جمهوری که می‌باید در حمل سال آینده برگزار شود، عجالتاً به گونۀ غیرقانونی سه ماه به تأخیر افتاده است. قوۀ مقننه که در همۀ کشورها نهادی قانون‌ساز است، در افغانستان به نهادی قانون‌شکن تبدیل شده است. بسیاری از نمایندگانِ مجلس حتا آشنایی اجمالی با قانون اساسی ندارند. عملکرد و رفتارهای شخصیِ برخی از آن‌ها، مُفتضح و مجرمانه است. برخی از آن‌ها در موَترهای شیشه‌سیاه بدون مجوز گشت‌وگذار می‌کنند و گاه به فعالیت‌های غیرقانونی می‌پردازند، آن‌گاه از مردم عادی انتظار دارند که قانون اساسی را احترام بگذارند. در چنین وضعیتی، می‌توان گفت قانون اساسی‌یی که از سوی واضعان و مجریانِ آن لحاظ نشود، به چه دردِ مردم و مملکت می‌خورد؟

قانون اساسی افغانستان متأسفانه در یک‌ونیم دهۀ گذشته مثل بسیاری از دهه‌های بدون قانون، قانون جنگل بوده است. قانونی که در سایۀ آن، به مردم ظلم روا داشته شده و به حق و حقوق‌شان تجاوز شده است. در سالگرد قانون اساسی، به جای تجلیل از آن باید بر مزارِ آن شمع افروخت و گریست.

تأملی بر فاجعه ۱۹ جدی
در گرماگرمِ صلح با طالبان

عبدالجلیل سروش

هجده سال پیش از این در چنین روزهایی، در جریان حملۀ گستردۀ طالبان به ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان، این گروه بیش از ۳۰۰ تن از باشنده‌گان این ولسوالی را که عموماً افراد ملکی و دهقان‌پیشه بودند و در جنگ نیز سهمی نداشتند، به شکلِ جمعی و با حالتِ فجیع به رگبار گلوله بستَ. این فاجعه از سوی مجامع بین‌المللی، مصداقِ روشنی از جنایت علیه بشریت عنوان گرفتَه و تقبیح شد.

طالبان در روزهای بعد از اقدام به کشتار ۱۹ جدی، به سوزاندنِ منازل مسکونیِ باشنده‌گانِ یکاولنگ دست یازیده و طی سه روز اکثرِ خانه‌های مسکونیِ اطراف بازار نیک (مرکزِ یکاولنگ) را به آتَش کشیدند و در هوای سرد زمستان ۱۳۷۹، زمینه‌ساز آواره‌گی هزاران خانوادۀ قربانی در نواحی اطراف یکاولنگ شدند. عده‌یی

از پیرمردان و زنان، درحالی‌که طالبان سرگرم دهشت‌گری بودند، بعد از سه روز توانستند پیکرَ قربانیان را از روی برف‌ها و یخ‌بندان جدا کرده و به شکلِ جمعی دفن کنند.

وجه فاجعه‌بار کشتار یکاولنگ

وجه تراژیکَ و فاجعه‌بار کشتار ۱۹ جدی تا کنون زیاد جدی گرفته نشده است. عده‌یی فکر می‌کنند که کشتار یکاولنگ رخدادی است به پیمانۀ سایر قضایایی که طالبان در بخش‌های مختلفِ کشور مرتکب شده‌اند. احساس می‌شود که طالبان با احزاب جهادی در مخاصمه بوده و جنگجویانِ مخالفِ خود را در ساحات مختلفِ کشور سرکوب می‌کرده و رخداد یکاولنگ نمونۀ دیگری از این دست رخدادها است. اما واقعیت این‌که: کشتار یکاولنگ تفاوتِ جدی با قضایایی دارد که طالبان یا سایر گروه‌های درگیر در نواحی مختلفِ کشور مرتکب شده‌اند. تمام قربانیان کشتار یکاولنگ غیرنظامی بودند، در جنگ دخالتی نداشتند و بدترین شرایط زنده‌گی را سپری می‌کردند. ملکی بودن و بلکه دهقان‌کار و فقیر بودنِ قربانیان کشتار یکاولنگ، شاخصه‌یی‌ست که وجَه فاجعه‌آمیزِ این حادثه را درحالی که به شکلی از اشکال پوَشیده مانده یا پوشیده نگه داشته شده، روشن نموده و به آن ویژه‌گی خاص می‌بخشد.

گروه طالبان همواره مدعی شده که غیرنظامیان را در جنگ هدف قرار نداده و نمی‌دهد. با آن‌که خلافِ این ادعا همیشه ثابت شده است، اما طالبان سعی کرده مسوولیت حادثاتِ تروریستی‌یی که بخش زیادی از قربانیانِ آن غیرنظامیان هستند را به عهده نگیرند. با این حال اما کشتار یکاولنگ که قربانیانِ آن را عموماً غیرنظامیان و افراد عمدتاً دهقان تشکیل می‌داد و علاوتاً زنان و کودکان نیز درجمع آن قربانیان شامل می‌شدند، لکۀ ننگی از یک کشتارِ فجیع و بی‌رحمانه و جنایت علیه بشریت بر جبین طالبان است که هرگز پاک نخواهد شد.

روند صلح و جایگاه قربانیانِ جنگ

هم اکنون گرماگرم روندِ صلح است و حکومت مدعی است که تلاش‌های این نهاد و حامیان بین‌المللی‌اش در چانه‌زنی با طالبان و حامیانش مؤثر افتاده و تا چندی بعد صلح خواهد آمد. درحالی که نماینده‌گی موثر از مردم افغانستان به‌ویژه قربانیان جنگ در این روند صورت نمی‌گیرد؛ اقشار گستردۀ مردم افغانستان و قربانیان جنایت‌های بشری از جمله بازمانده‌گان شهدای ۱۹ یکاولنگ، از سرنوشتِ مبهمی که درانتظارشان است، به‌شدت نگران اند. این قربانیان می‌پرسند که حکومت به چه میزان نسبت به حقوق تضییع‌شدۀ اتباعش حساسیت دارد و در برابر طالبان قرار است از آن‌ها حفاظت کند؟ در صورتی‌که صلحی با طالبان صورت گیرد، بر قضایای جنایت علیه بشریت که جنگجویان این گروه مرتکب شده‌اند، سرپوش گذاشته می‌شود؟... سوالاتی از این دست، در صورتِ بذل توجه حکومت، می‌طلبد که قربانیانِ جنگ در مذاکراتِ صلح سهیم شوند.

کشتار یکاولنگ، فاجعۀ فراموش شده

فاجعۀ یکاولنگ هرچند در اوایل بازتاب گستردۀ ملی و بین‌المللی داشت، سازمان‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر مدتی پس از وقوع فاجعۀ ۱۹ جدی در یکاولنگ حضور یافته و به مستندسازی این رخداد تراژیک پرداختند. مدت‌ها پس از آن، کمیسیون حقوق بشر افغانستان نیز اقدام‌های مشابهی را روی دست گرفت، اما با گذشت مدتی چند درحالی که کمترین توجه به بازمانده‌گان قربانیان ۱۹ جدی صورت نگرفته بود، رخداد یاد شده از سوی مجامع داخلی و بین‌المللی به تاقِ فراموشی سپرده شد.

با آن‌که در اوایل تشکیل حکومت پس از سقوط طالبان، آرامش نسبی در کشور حاکم بود و امکانات گستردۀ بین‌المللی نیز سرازیر شده بود، بازمانده‌گان کشتار یکاولنگ مورد کمترین توجه اختصاصیِ حکومت و نهادهای بین‌المللی قرار نگرفتند و درحالی که در شرایط بد زنده‌گی می‌گذراندند، به دادخواهی‌شان ادامه دادند. اکنون که هجده سال از این حادثه گذشته و اطفال یتیم قربانیانِ ۱۹ جدی به سن بلوغ رسیده‌اند، صدای دادخواهی آن‌ها رساتر شده است. این بازمانده‌گان تنها در چند سال اخیر بر آن شده‌اند که دادخواهی‌شان را در پایتخت ادامه داده و از مجرای رسانه‌ها توجه حکومت و نهادهای بین‌المللی را به بازمانده‌گان فراموش‌شدۀ رخداد تراژیک ۱۹ جدی یکاولنگ جلب نمایند.

دریغ از دادخواهی

کمیسیون حقوق بشر مدعی است که کشتار جمعی یکاولنگ، جنایت علیه بشریت است و این کمیسیون گزارش مستندسازی‌شدۀ خود را در این پیوند تهیه و به حکومت تسلیم کرده است. مسؤولان کمیسیون اما اعتراف می‌کنند که آنان به گونۀ بایسته در این پیوند دادخواهی نکرده و حتا گزارش خود در پیوند به رخداد ۱۹ جدی را به دلیل تصویب قانون عفو عمومی در پارلمان منتشر نکرده‌اند. این نهاد با آن‌که می‌پذیرد که کشتار یکاولنگ جنایت علیه بشریت بود، اما به‌سختی می‌پذیرد که در پیوند به این رخداد می‌بایست دادخواهی شود و عاملان مستقیم و غیرمستقیمِ آن نیز مورد پیگرد قرار گیرند.

عصر مصالحه و جایگاه جنایت‌کاران و قربانیان

بی‌توجهی به قربانیانِ جنگ و فراموشیِ قضایای جنایت علیه بشریت، شاخصه‌یی از چرخش دور باطلِ جنگ و خشونت است که بعضاً جوامع بدانَ سردچار می‌شوند. در چنین جوامعی، قربانیان جنگ به تاق فراموشی سپرده شده و بدیل آنان، جنایت‌کاران مورد توجه و تفقد قرار می‌گیرند. اکنون بحث صلح تشدید شده است، طرف‌ها کمر بسته‌اند که توافقی در نتیجۀ این تلاش‌ها حاصل شود که به ختم جنگ منجر گردد. طرف‌های مختلف اما کمتر از تأمین عدالت و دلجویی قربانیان جنگ سخن می‌گویند، امری که پایداری توافقاتِ صلح را شدیداً با لطمه روبه‌رو خواهد کرد.

احمدولی مسعود:

به جای «کی» به «چی» فکر کنید

درانتخابات پیش‌رو باید برنامه سرنوشت مردم راتعیین کند

روح‌الله بهزاد

تیم وفاق ملی از «هفتهٔ قانون اساسی» گرامی‌داشت کرد. محفلی به همین مناسبت زیر نام قانون اساسی و نیاز به تغییر نظام سیاسی در افغانستان در دفتر مرکزی وفاق ملی برگزار شده بود که در آن شمار زیادی از استادان دانشگاه، حقوق‌دانان، دانشجویان و فعالان مدنی و سیاسی حضور داشتند.

این نشست به منظور بررسی و جستجوی راه‌های تعدیل و تغییر نظام سیاسی، در افغانستان بر گزار گردیده بود و در آن مشکلاتی که قانون اساسی کشور دارد مورد سنجش و ارزیابی قرار گرفت.

احمدولی مسعود، نامزدِ تیم وفاق ملی در انتخابات ریاست‌جمهوری به غیرمتمرکزسازی نظام تأکید می‌کند و می‌گوید قانون اساسی به گونه‌یی تنظیم شده است که تمام صلاحیت‌های ادارهٔ یک مملکت را به دست یک فرد می‌دهد.

آقای مسعود که روز پنجشنبه، ۲۰ جدی در سمینارِ قانون اساسی و نیاز تغییر نظام سیاسی که از سویِ تیم وفاق ملی برگزار شده بود، صحبت می‌کرد، از مردم خواست تا به نامزدی رأی دهند که برنامه داشته باشد و آنان بتوانند مطالبات شان را در برنامه‌های آن نامزد ببینند.

نامزد تیم وفاق ملی همچنان پیشنهاد کرد که برای رسیدن به توافق صلح، افغانستان و پاکستان مشکلات شان را روی یک میز بگذارند و با «گفتمان و دیالوگ بی‌واسطه»، رو در رو بحث کنند و به راه‌حل معقول و مبتنی بر منافع ملی هر دو کشور برسند.

ناقضانِ اصلی قانون اساسی کی‌ها اند؟

رهبر تیم وفاق ملی در این نشست گفت که مشکل عمدهٔ افغانستان، تطبیق نشدن قانون اساسی و نقض مکرر آن از سوی بلندپایه‌گان حکومت است.

به گفتهٔ او: «نخستین و بزرگترین ناقضان قانون اساسی افغانستان، مجریان نهادهای تطبیق کنندهٔ این قانون اند. وقتی اساسی‌ترین قانون یک کشور نقض شود، پایه‌های نظام و ساختار دولت در آن متزلزل می‌شود. مجریان حکومت همیشه از بزرگترین ناقضان قانون اساسی بوده اند و به همین سبب، نهاد دولت در این کشور همیشه ضعیف عمل کرده است».

این نامزد ریاست‌جمهوری همچنان می‌گوید که فرهنگ سیاسی افغانستان «منوط، محدود و مربوط» به شخص یا «کی» شده است. احمدولی مسعود می‌افزاید که چارچوب قانون طوری تنظیم شده است که همان «کی» و یا شخص خاص تمام صلاحیت‌ها را «قبضه» کند.

او به ضرورتِ تقسیم قدرت و صلاحیت تأکید کرد و اظهار داشت که فرد به تنهایی نمی‌تواند عقل کُل باشد و به همین سبب، نیاز است تا صلاحیت به جمع سپرده شود تا به صورت جمعی در مواردِ اساسی تصمیم‌گیری شود.

آقای مسعود می‌گوید که چارچوب قانون طوری تنظیم شده است که پاسخ‌گویی وجود ندارد و همیشه متهمان و مجرمان کوچک را شناسایی و مجازات کرده است، نه ناقضان اصلی قانون را. او اضافه کرد: مجریان حکومت که همیشه و به صورت تکراری مادرِ قوانین را نقض می‌کنند، همیشه از چشم قانون پنهان بوده و یا قصداً پنهان شده اند.

رهبر تیم وفاق ملی در ادامهٔ سخنانش اظهار داشت: وقتی نتوانیم ساختار سیاسی و دولتی را قانون‌مند بسازیم و نیز نتوانیم به جای «کی»، «کی‌ها» را در محور یک برنامه بسیج بسازیم، نمی‌توانیم قانون‌مداری و پاسخ‌گویی را نهادینه بسازیم.

احمدولی مسعود با اشاره بر جاگزینیِ «چه» به جای «کی» همچنان تأکید کرد که «کی» یک فرد است و نمی‌تواند به مسایل فراوان و پیچیدهٔ افغانستان رسیده‌گی کند، بناً باید روی «چه» یا برنامه و «کی‌ها» یعنی مجموعه‌یی از افراد تمرکز شود تا کار دسته‌جمعی صورت گیرد و نتیجهٔ مطلوب به دست آید.

این نامزد ریاست‌جمهوری در ادامهٔ سخنانش گفت: **خواستم از جامعهٔ جهانی و مردم این است تا در انتخابات پیش‌رو بگذارند مردم خود صاحب قدرت شوند و به برنامه رأی دهند. به گفتهٔ او: تنها برنامهٔ جامع، کامل و همه‌شمول می‌تواند کشور را نجات بدهد، نه فرد یا افراد.**

احمدولی مسعود، نامزد ریاست‌جمهوری در ادامهٔ سخنانش با اشاره به مشکلات حکومت وحدت ملی گفت که دور زدن توافق‌نامهٔ ایجاد حکومت وحدت ملی یکی از دلایل روز افزون شدن چالش‌ها در کشور است.

مردم باید به برنامه رأی بدهند

این نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری سال آینده در بخشی از سخنانش از مردم خواست تا در انتخابات به برنامه رأی دهند. او افزود: «**در انتخابات ریاست‌جمهوری به من رای ندهید، به برنامه رای بدهید. به تکت و نامزدی که برنامه داشته باشد و شما بتوانید مطالبات تان را در آن ببینید، رأی دهید**».

به گفتهٔ او: «فساد در افغانستان ساختاری است. ساختار نظام به گونه‌یی است که فساد از دل آن بیرون می‌شود. مثلاً وقتی رییس‌جمهور وزیر بی‌کفایتی را به وزارت می‌گمارد و آن وزیر از خود ناشایسته‌گی نشان می‌دهد، این وزیر است که باید پاسخ بگوید، نه رییس‌جمهوری که بی‌کفایتی‌ها و عدم تخصص و توانایی آن وزیر را نادیده گرفته و به او مسوولیت سنگین وزارت را سپرده است».

آقای مسعود می‌گوید که در مدت نزدیک به پنج‌سال گذشته، فضای سیاسی و اجتماعی افغانستان را بی‌اعتباری، بی‌اعتمادی و افتراق‌های قومی و زبانی پُر کرد و سبب شد مردم افغانستان را ترک بگویند.

رییس تیم وفاق ملی به ضرورتِ تنظیم «افقی» ساختار نظام در قانون اساسی اشاره کرد و گفت که «معمای خونین قدرت» را باید با تغییرات ساختار قدرت و غیرمتمرکزسازی قدرت حل کرد تا نیروهای مختلف به نزاع و کشمکش برای تصاحب قدرت نپردازند.

او از تلاش‌ها برای حفظ نظام ریاستی به هدفِ انحصار قدرت خبر داد و گفت که پایبندی به حفظِ چنین نظامی، افغانستان را به سرمنزل مقصود نمی‌برد، زیرا نزدیک به ۱۸ سال است که این نظام تجربه می‌شود و نتیجه‌یی نمی‌دهد.

وفاق ملی؛ تکتِ با برنامه

احمدولی مسعود، نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری همچنان می‌گوید که تکت انتخابات او دارای برنامه است و بربنیاد بخشی از طرح این برنامه، پس از پیروزی، با دعوت لویه جرگهَ، ریاست اجرایی را به صدارت تبدیل خواهد شد.

او این طرح را برای افقی ساختنِ قدرت و غیرمتمرکز ساختن نظام بسنده نمی‌داند و می‌گوید که برنامهٔ وفاق ملی در آینده به مردم در محلات و روستاها قدرت و صلاحیت خواهد داد تا حق انتخاب داشته باشند و بتوانند سرنوشت شان را خودشان تعیین کنند.

احمدولی مسعود افزود: چگونه‌گی و کارشیوهٔ عملی ساختن این کار، در طرح و برنامهٔ تیم وفاق ملی درج است و در آینده با مردم شریک خواهد شد.

رییس تیم وفاق ملی گفت که تلاشِ بیش از ۱۰ سال جریان سیاسی آجندای ملی و به دنبال آن، تیم وفاقِ ملی این بوده است تا میان نخبه‌گان افغانستان گفتمانی ایجاد گردد و با تأکید روی مشترکات، اعتمادسازی صورت گیرد تا برای افغانستان به یک دیدگاه واحد برسیم.

آقای مسعود بیان داشت که تیم وفاق ملی نقشهٔ راه دارد و در پی به دست آوردن قدرت اجرایی است تا برنامه‌ها و فکر آجندای ملی و وفاق ملی عملیاتی شود. او به این باور است که نویسنده‌گان، روشنفکران، جوانان و استادان دانشگاه کشور تنها امید آیندهٔ سیاسی افغانستان هستند.

صلاحیت‌های رهبری حکومت وحدت ملی محدود شو د

رهبر تیم وفاق ملی به این باور است که پس از اول جوزای سال ۱۳۹۸، وظیفهٔ حکومت وحدت ملی تمام است و پس از اول جوزا، باید صلاحیت‌های رییس حکومت و رییس اجرایی حکومت محدود شود.

احمدولی مسعود می‌گوید که باید به جای رییس حکومت، شخص بی‌طرف دیگری گماشته شود تا نظام همچنان استمرار داشته باشد. او می‌گوید که نگران استفادهٔ سوء از خلای قدرتِ بعد از اول جوزا است و این مسأله را از بهر مهندسیِ نشدن انتخابات ریاست‌جمهوری نیز مطرح می‌کند.

آقای مسعود اظهار می‌دارد که اصلاحاتِ انتخاباتی پیش از برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری بسیار با اهمیت و جدی است. به گفتهٔ او: تیم وفاق ملی شخصیت‌هایی از سراسر کشور را باخود دارد و هدف اساسی شان شکست بن‌بست ۱۷ ساله و تغییرات اساسی در افغانستان است.

آقای مسعود می‌گوید: «**در اول جوزا سال ۱۳۹۸ عمر حکومت به پایان می رسد. مسوولان حکومت در تقلای ادامهٔ حکومت تا زمان برگزاری انتخابات است؛ ما در صورتی به ادامهٔ چندماه عمر حکومت توافق می‌کنیم تا صلاحیت‌های رییس‌جمهور محدود گردد در غیر این صورت از خلای قدرت برای مهندسی انتخابات سواستفاده صورت خواهد گرفت**».

این در حالی است که به تازه‌گی مسوولان در کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی نیز گفته اند که دوام کار حکومت وحدت ملی بعد از اول جوزای سال آینده غیرقانونی و نقض قانون اساسی می‌باشد.

اول باید با خود صلح کرد

احمدولی مسعود، رهبر تیم وفاق ملی در بخشی از سخنانش اظهار داشت که برای پایان جنگ و رسیدن به صلح و مذاکره با مخالفان دولت، نیاز است تا قشر سیاسی و دولتی افغانستان بین هم به صلح برسند و توافق کنند.

او افزود که برای رسیدن به صلح نیاز است انتخابات شفاف و عادلانه برگزار شود، یک حکومت مشروع روی کار بیاید و این حکومت ملی و مشروع از موضع قدرت وراد مذاکره شود.

رهبر تیم وفاق ملی می‌گوید که حکومت وحدت ملی حتا در گفت‌وگوهای صلح به حاشیه کشانده شده و تصمیم صلح و جنگ افغانستان را کشورهای خارجی و در بیَرون از این کشور می‌گیرند. مسعود می‌افزاید که امریکا و جامعهٔ جهانی در تلاش اند تا از «دو بد»، «یک خوب» بسازد؛ اما «از دو بد، یک خوب؟» «امکان ندارد».

آقای مسعود به این باور است که حکومت وحدت ملی در برابر طالبان موضع ضعیف دارد و به همین سبب، طالبان حاضر نیستند با این حکومت گفت‌وگو و مذاکره کنند.

این نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری پیشنهاد می‌کند که افغانستان و پاکستان باید مشکلات شان را روی یک میز گذاشته و با یک گفتمان و دیالوگ بی‌واسطه، رو در رو بحث کرده و به راه‌حل معقول و مبتنی بر منافع ملی هر دو کشور برسند.

در عین حال، پروفیسور نظیف‌الله شهرانی استاد دانشگاه اندیانا در نشست گرامی‌داشت از هفتهٔ قانونی اساسی روی چالش های قدرتدر تاریخ افغانستان صحبت کرده و به راه حل‌های آن پرداخت.

به گفتهٔ استاد شهرانی، افغانستان نیازمند عبور از افراد به برنامه‌ها است و ضرورت است تا آیندهٔ سیاسی افغانستان را برنامه رقم بزنند.

به گفتهٔ آقای شهرانی: در افغانستان قانون اساسی همیشه برای «کی» ساخته شده نه برای «چی». او گفت: هر شخص که بر اریکه قدرت تکیه زده برای خودش قانون اساسی ساخته است، نه برای افغانستان؛ فرد محوری برای افغانستان بحران‌زا بوده و کشور را به بی‌راهه برده است.

دکتر محمدقاسم الیاسی حقوق دان و استاد دانشگاه اما در این نشست گفت که برای تغییر نظام سیاسی در قانون اساسی مشکل ندارد، اما تطبیق این قانون باعث مشکلات شده است.

بخش دوم این نشست گفت‌وگوهای آزاد بود که اشتراک کننده‌گان دیدگاه‌های خود را پیرامون مشکلات و ظرفیت قانون اساسی افغانستان بیان کردند.

بخشی از سخنرانی های این نشست را در همین شمارهٔ ماندگار بخوانید و بخش دوم آن در شماره‌های بعدی به نشر می‌رسد.

نقش نهادهای دینی در فرایند توسعه سیاسی افغانستان

عبدالهدی اشرفی خراسانی

بخش ششم

گفتار دوم
نظریه‌های فرهنگی ـ روان‌شناختی در توسعۀ سیاسی

در باب توسعۀ سیاسی، نظریاتِ گوناگون با ابعاد و عاملیت عناصرِ متفاوت ارایه شده است که از جمله نظریات فرهنگی ـ روان‌شناختی بوده که ریشۀ نظریات فرهنگی ـ روان‌شناختی به سه گرایش فکریِ مهم در پارادیم علوم اجتماعی بعد از جنگ دومِ جهانی می‌رسد. اولین آن، مکتب فرهنگ و شَخصیت (۱۹۳۰م) است که به ارتباط فرد با محیط فرهنگی ـ اجتماعی آن با تأکید بر پویایی شخصیتی و چگونه‌گی آن با شکل‌بندی تحولات فرهنگی در جوامع غیرغربی می‌پردازد. بعدها این مسایل در قالب خصلت‌های ملی و شاخصه‌های ملت‌های مدرن طرح شد و در تحلیل‌های ملت‌های مدرن به‌کار برده می‌شود. (هانتینگتون و واینر، ۱۳۹۲: ۳۲۷)

این نظریه‌ها به نوسازیِ فرد نقش مهم قایل بوده و محیط فرهنگی را عامل مُستقل و سیاست را متغیرِ وابسته می‌دانند. نمایندۀ مهم این خط، دیدگاهَ ماکس‌وبر در اخلاق پروتستانی و مطالعاتش در انواع کنش فردی و اثراتِ آن بر فرایند شکل‌گیری سرمایه‌داری است(چیلکوت، ۱۳۸۹: ٤١٤). بدین اساس، نظریات مک کلند و تحلیل‌های لوسین‌پای جزو رویکرد اول محسوب می‌شود و پژوهش دانیل‌لَرنر (۱۹۵۰) جزو مهم‌ترین نظریه‌های فرهنگی در باب توسعه وفقِ رویکرد سوم محسوب است(هانتینگتون و واینَر، ۱۳۹۲: ۳۲۹).

لرنر انسان‌ها را با ذکر خصوصیاتِ آن‌ها به سه دسته تقسیم می‌کند: سنتی، در حَال گذار و مُدرن. انسان‌های سنتی از دید لرنر، انسان‌هایی اند که علاقه‌یی به امور اجتماعی نداشته، گرایش منطقه‌یی و محلی و بالاخره آن‌جهانی دارند. مُدرن به انسان‌هایی گفته می‌شود که در امور اجتماعیِ زنده‌گی فعال و مشارکت‌جو بوده، طرز فکرَ عقلانی، این‌جهانی و به‌طور خلاصه همدلیَ، تحرک و مشارکتِ بالا دارند و واکنش در برابر وقایع و موقعیت‌هَا، ظرفیت و توانایی تغییر، مسوولیت‌پذیری، کسب منزلت‌های جدید، تحرک روانی و اجتماعی، از مهم‌ترین ویژه‌گی‌های این دسته انسان‌ها محسوب می‌شود(موثقی، ۱۳۹۱: ۱۹۸). پژوهش دربارۀ تجدد فردی به عنوان یک متغیر روان‌شناختی و ملازمۀ توسعۀ سیاسی و اجتماعی، فراگردهای تحول فردی را با تغییرات اجتماعی پیوند می‌زند و به عبارتی دیگر، طوری که بنو عزیزی بیان می‌کند، تجربیات نوین فردی منجر به رفتارهای سودبخش برای توسعۀ سیاسی و اجتماعی می‌گردد(هانتینگتون و واینر، ۱۳۹۲: ۳۳۱). گویاترین مطالعه را در این قالب، الکس اینکلس به عنوان «جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی نوسازی» انجام داده است. مک در بحث چگونه‌گی رسیدن به توسعه و رهایی از عقب‌مانده‌گی، مسوولیت نوسازی کشورهای عقب‌مانده را به دوش مردم داخلی می‌گذارد و برای رهایی از عقب‌مانده‌گی این کشورها معتقد به مطالعه شیوۀ کارفرمایی و سرمایه‌گذاری روی عوامل انسانی است(ی. سو،۱۳۹۰ : ٤٦). مک اضافه می‌کند راه نوسازی و دگرگونی، نهفته در میل مردم و مدیران اجتماع برای تحقق توسعه است. یعنی باید گروهی از مردم در کشورهای جهان سومی «انگیزۀ پیشرفت» که تحقق عینی آن را در کار مفید و بهبود کار و خلاقیت می‌داند، پرورش یابند و با اولویت به منافع همه‌گانی، رفاه عمومی به‌حیث فضیلت اجتماعی به سوی نظم جدید پیش بروند تا زمینه برای توسعۀ فراگیر مساعد گردد. بهترین حالت و وضع ایده‌آل پیشرفت، زمانی است که فرد فراتر از همه به دنبال بهبود وضعیت فعلی و سعی در بهترین نوع انجام وظیفه توأم با خلاقیت باشد. ریشه‌های انگیزۀ پیشرفت را مک کلند به دوش والدین قرار می‌دهد و نقش آن‌ها را در اجتماعی کردن و جامعه‌پذیری فرزندان ارزنده بیان می‌کند(ی.سو، ۱۳۹۰: ٤٨). پس برای نوسازی گروهایی مشخصی با لازمه‌های روان‌شناسی پدید آید، به‌خصوص تلقی مدرن (غیرسنتی و غیرشخصی) نسبت به مفاهیمی مثل کار، ثروت، خطرپذیری، سرمایه‌گذاری، پس‌انداز، عدم اسراف، تولید و انضباط و محاسبۀ عقلانی و در نهایت تغییر نظام اجتماعی به‌وجود آید تا جامعه در مسیر توسعه قرار گیرد.

در یک مطالعۀ دیگر، آلموند در قالب نگاه کارکردگرای ـ ساختاری بر نوگرایی فرهنگی تأکید کرده و برای نوگرایی دید ساختاری- کارکردگرای انسان‌محور با شاخصه‌های ذیل را دارد: «فرد نوگرا شهروندی مطلع و مشارکت‌کننده است، دارای اعتماد به نفس در روابط خود با منابع سنتی، به‌خصوص در مواقع تصمیم‌گیری در امور شخصی خود مستقل عمل می‌کند، برای پذیرش ایده‌ها و تجربیاتِ نو آماده است، دارای ذهن باز و منعطف می‌باشد»(سیف‌زاده، ۱۳۹۲: ۷۹). لرنر و اسمیت و اینکلس این مسایل را شامل آموزش، ارتباطات، رفتن از دهات به شهر(شهری‌شدن)، صنعتی شدن، نظام سیاسی کارآمد و بروکراسی مفید می‌دانند. (سیف‌زاده، ۱۳۹۲: ۹۰)

گفتار سوم
جریان‌های مذهبی ـ سیاسی و فرهنگی ـ مذهبی در افغانستان

به لحاظ مکانی و تاریخی، این پژوهش در افغانستان با تکیه بر تجارب تاریخی دورۀ معاصر آن صورت گرفته است، که در این میان در تاریخ معاصر افغانستان با توجه به نقش دین و نهادهای دینی می‌توان از دو نوع جریانِ بزرگ مذهبی نام برد.

الف. جریان‌های مذهبی ـ سیاسی

۱. اسلام‌گرایان: این نهضت بزرگ فکری- سیاسی از اواخر قرن نُزدهم و اوایل قرن بیستم در مقابل جریانات سکولاری، مدرنیته و ایدیولوژی‌های غربی در جوامع اسلامی به‌وجود آمد. گفتمان اسلام سیاسی، گفتمانی است که معانی خود را از مناسبات اجتماعی و سیاسی مبارزه با غرب گرفته است و سوژه و ابژۀ گفتمان اسلام سیاسی، در واقع از دل همین روابط نابرابر غرب و اسلام بیرون آمده است. اسلام‌گرایی (گفتمان اسلام سیاسی) بار ایدیولوژیکی داشته و این گرایش بر بازگشت به اسلام، تشکیل حکومت اسلامی، بازسازی جامعه بر اساس اصول اسلامی را به‌حیث راه‌حل بحران جوامع اسلامی بیان می‌کند(ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۱٤۸). با آن‌که این گرایش در تقابل با ارزش‌های غربی، به‌خصوص در دورۀ رقابت‌های ایدیولوژیک به‌حیث یک گفتمان جدا و متکی بر معرفت‌شناسی و روش‌شناسی ویژۀ خود سر برآورد، اما این گرایش خلافِ دیگر گروه‌ها و جریان‌های اسلامی بر نفی کاملِ ارزش‌ها و دست‌آوردهای غرب پا فشاری نداشته بلکه برخلاف بنیادگرایان و سنت‌گرایان، مدرنیته را به‌طور کامل نفی نمی‌کند؛ بلکه می‌کوشد اسلام را با جامعۀ مدرن سازگار نشان دهد(ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۱٤۹). با توجه به سیر تاریخی و ریشۀ تاریخی اسلام سیاسی (اسلام‌گرایی) که با مصلحان و اصلاح‌گرایان اسلام رابطۀ ناگسستنی دارد، با ورود به قرن بیستم تغییرات بسیاری بر آن وارد شد. اگر در طول عصر استعمار بر مبارزه، استقلال و آزادی سرزمین‌های اسلام تأکید داشت، دیگر در قرن بیستم نکاتی دیگری در محراق توجهِ مروجین و طلایه‌داران گفتمان اسلام سیاسی قرار گرفت. گفتمان اسلام سیاسی قرن بیستمی، در چارچوب دین، معتقد بود که دین مجموعۀ منسجمی را تشکیل می‌دهد که می‌تواند مبنایی برای تدبیر امور فردی و اجتماعی افراد باشد. همچنین، طرحی برای زنده‌گی است و همان‌گونه که لیبرالیسم، کمونیسم و ناسیونالیسم می‌تواند مبنای نظم اجتماعی قرار گیرد، اسلام این قابلیت را دارد که به برنامه‌یی برای زنده‌گی اجتماعی و سیاسی تبدیل شود. (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۱۷۷)

سخنرانی و فن بیان

رسول خان امین /بخش بیست‌وپنجم

۲. ارایۀ آمار و واقعیت‌های تکان‌دهنده: یک روش ساده و قدرتمند برای جلب توجه مخاطبان این است کَه آمار و واقعیت‌های تکان‌دهنده‌یی را ارایه کنیم. این موضوع به‌خصوص زمانی بیشترین اثربخشی را دارد که غافل‌گیرکننده یا برخلافِ انتظار باشد. نکتۀ مهم این است که این آمار باید به موضوع سخنرانی مرتبط باشد و صرفاً جهت جلب توجه و تفریح نباشد. مطمئناً باید از اعداد معتبر و منابع معتبر استفاده کرد. این شیوۀ آغاز سخن در ایجاد ارتباط با مخاطب، بسیار مؤثر است و ذهن را تکان می‌دهد و در واقع نوعی تکنیکِ شوک است. وقتی انسان مسایل غیرمترقبه‌یی را مطرح می‌کَند، توجه مخاطب به حرف‌های دیگرش هم جلب می‌شود. شروع قدرتمندی داشته باشید و با ارایۀ یک سخنرانی بی‌نظیر، سکوی پرشِ خود را ساخته و در نتیجه زمینۀ ارتقا شغلی خود را فراهَم کنید.

۳. ارایۀ تضمین یا ادعای جسورانه: یک قول یا ادعایِ جسورانه در ابتدای سخنرانیَ، حتماً توجه مخاطبان را جلبَ می‌کند. یکی از دوستانم در یکی از سخنرانی‌هایش در جمع دانشجویانِ یکی از دانشگاه‌های خوب کابل اعلام کرد: اگر دانشجویِ روزی ۵ساعت وقت بگذارد و همۀ آن تمرین‌های ساده ولی مهمی را که می‌گویم انجام دهد، تضمین می‌کنم که بعد از یک سال بدون سرمایه حداقل ماهی ۲۰۰۰ دالر درآمد داشته باشد و اگر به چنین درآمدی دست نیافت، او را با همان دستمزد ۲۰۰۰ دالر با روزی ۵ ساعت کار استخدام می‌کنم.(البته دوست من چندین‌برابر آن درآمد داشت.) این باعث توجه زیاد مخاطبان به سخنران گردید. اگر ما هم به عنوان سخنران، قول یا تضمینی را به مخاطبان بدهیم، قطعاً آن‌ها هم با انگیزه و نشاط بیشتری به ما گوش می‌کنند. اما این قول‌ها باید دارای چند شرط باشند:

اول: قول‌های ما منطقی و قابل باور باشند؛

دوم: به آن‌ها عمل کنیم؛

سوم: قول ما سودی برای مخاطب داشته باشد.

٤. با یکَ نقل قول از افراد مشهور شروع کنید: در کشور ما افغانستان، نقل قول از بزرگان بسیار به صحبتِ گوینده اعتبار می‌بخشد، به خصوص نقل قول از بزرگان دَینی در حکم دلیل و برهان نیز به‌کار می‌رود و نقل قول از مفاخر سرزمین ما مثل مولانا و... بسیار اعتباربخش است. سخنرانانِ موفق همیشه مثل نقل و نبات از این نقل قول‌ها در جیبَ دارند. این نقل قول‌ها بسیار سخنرانی را پُربرکت کرده و مزیت رقابتیِ بعضی از سخنرانان شده است.

در استفاده از نَقل قول‌ها چند نکته را باید رعایت کنیم:

اول: اطمینان حاصل کنیم که نقل قول‌های ما معتبر، مربوط به موضوع و مناسب برای حضار است.

دوم: به حضار بگویید که نقل قول از چه کسی است. اگر نمی‌دانید این را هم بگویید.

سوم: حرفی که از خودتان نیست را از قول خودتان بیان نکنید چون ممکن است مخاطبان متوجه این موضوع شوند و در نتیجه سخنران همۀ اعتبار خود را از دست بدهد.

چهارم: نقل قول‌ها هرچه کوتاه‌تر و بدیع‌تر باشند، بهتر است.

پنجم: سعی شود نقل قول‌ها فقط از یک دسته از بزرگان نباشند، به گونۀ مثال: فقط شاعران گذشته مثل مولانا نه بلکه از کلیۀ بزرگان نقل قول گردد، از بزرگان دینیِ خودمان تا فلاسفۀ غربی، از اندیشمندان خودمان تا اندیشمندان غربی، چه در گذشته و چه در زمان حال.

ششم: زیاد هم از نقل قول استفاده نکنید. با توجه به موقعیت‌های مختلف تعداد نقل قول‌ها می‌تواند متفاوت باشد؛ اما برای یک سخنرانی معمولیِ حدوداً ۲۰ دقیقه‌یی، گفتنِ ۲ تا ۳ نقل قول عادی و طبیعی است.

وجدان زنو؛ شاهکاری پُر از حقیقتِ انسانی

اشمیتز دچار ناامیدی وحشتناکی شد و برگ آخرش را هم رو کرد. کتاب را برای معلم انگلیسی قدیمی‌اش فرستاد. جویس حالا دیگر مرد متفاوتی بود، هنرمندی بود معروف («اولیس» سال ۱۹۲۲ منتشر شده بود). در جواب برایش نوشت که اشمیتز می‌بایست «وجدان زنو» را طبق توصیهٔ او برای فورد مادوکس فورد و تی.اس.الیوت در لندن، گیلبرت سلدز در نیویورک و والری لاربو در پاریس بفرستد که فهرستی بود از داوران ادبی بنام آن روزگار. اشمیتز به گفتهٔ او عمل کرد و دوتا از تیرهایش به هدف خورد. او دو سالی معروف شد اما حتا در ایتالیا هم شهرتش متزلزل بود. طبق گفتهٔ اسووو، جویس اغلب می‌گفته یک رمان‌نویس تنها یک داستان درون خود دارد؛ اگر بیشتر بنویسد، تکرار همان کتاب است با کوکی متفاوت. هیچ‌کس به اندازهٔ اسووو نمی‌تواند این نظریه را ثابت کند. اما اسووویِ «وجدان زنو» اسووویِ متفاوتی است. هرگز نخواهیم دانست در آن سال‌هایی که اسووو از ریالیسم بیرون آمد و پا به مدرنیسم گذاشت، چه بر سرش آمد. شاید فقط پای سن‌وسال یا پای پذیرش خود در میان بود و شاید هم مسالهٔ جنگ بود. اما یکی از عوامل تأثیرگذار را می‌شناسیم (که اگر علت هم نباشد، محرک بوده) و آن فروید است. طی آن سال‌های بطالتِ طی جنگ، اشمیتز قولش را زیر پا گذاشت و دوباره شروع کرد به نوشتن. جنگ که تمام شد، نوشتن را متوقف نکرد و در سال ۱۹۲۲ با انرژی‌یی توفنده (درحالی‌که بسیار سیگار می‌کشید و حتا برای غذاخوردن هم به زور پایین می‌آمد) رمان جدیدش را تمام کرد؛ «وجدان زنو» سال بعدش منتشر شد، این‌بار هم با هزینهٔ شخصی و به همان سرنوشت پیشینیانش دچار شد.

اشمیتز دچار ناامیدی وحشتناکی شد و برگ آخرش را هم رو کرد. کتاب را برای معلم انگلیسی قدیمی‌اش فرستاد. جویس حالا دیگر مرد متفاوتی بود، هنرمندی بود معروف («اولیس» سال ۱۹۲۲ منتشر شده بود). در جواب برایش نوشت که اشمیتز می‌بایست «وجدان زنو» را طبق توصیهٔ او برای فورد مادوکس فورد و تی.اس.الیوت در لندن، گیلبرت سلدز در نیویورک و والری لاربو در پاریس بفرستد که فهرستی بود از داوران ادبی بنام آن روزگار. اشمیتز به گفتهٔ او عمل کرد و دوتا از تیرهایش به هدف خورد. او دو سالی معروف شد اما حتا در ایتالیا هم شهرتش متزلزل بود. طبق گفتهٔ اسووو، جویس اغلب می‌گفته یک رمان‌نویس تنها یک داستان درون خود دارد؛ اگر بیشتر بنویسد، تکرار همان کتاب است با کوکی متفاوت. هیچ‌کس به اندازهٔ اسووو نمی‌تواند این نظریه را ثابت کند. اما اسووویِ «وجدان زنو» اسووویِ متفاوتی است. هرگز نخواهیم دانست در آن سال‌هایی که اسووو از ریالیسم بیرون آمد و پا به مدرنیسم گذاشت، چه بر سرش آمد. شاید فقط پای سن‌وسال یا پای پذیرش خود در میان بود و شاید هم مسالهٔ جنگ بود. اما یکی از عوامل تأثیرگذار را می‌شناسیم (که اگر علت هم نباشد، محرک بوده) و آن فروید است. طی آن سال‌های بطالتِ طی جنگ، اسووو به این خردمند وینی علاقه‌مند شد؛ حتا تلاشی برای ترجمهٔ آثارش کرد. بعضی منتقدان بر این باورند که «وجدان زنو» کتابی فرویدی است که به چشم اسووو، همان‌طور که به چشم روان‌کاو، قهرمان داستان یعنی زنو، «بیمار» است و قوهٔ استدلالش وهم‌آلود است و تنها اگر بتواند با دلایل راستین رفتارش مواجه شود، می‌تواند درمان شود. سخت است که کسی در برخورد با این کمدی نومیدانه و تراژدی خاموش «زنو» بتواند تصور کند هیچ‌یک از اینها «علت»ی داشته یا می‌توانند درمان شوند. چون که شبیه بیماری نیستند بلکه شبیه به زنده‌گی‌اند و شبیه هنر. اسووو گمان می‌کرد روان‌کاوی به عنوان یک درمان بی‌ارزش و ناکارآمد است(خود فروید برادرزن دیوانه‌اش برونو را روان‌کاوی کرده بود و او دو سال بعد، دیوانه‌تر از قبل، دست از پا درازتر برگشت). آنچه در فروید توجه او را جلب می‌کرد، نظریه سازوکار دفاعی بود: توجیه عقلی، جابه‌جایی، تمام این زرادخانهٔ توجیه خود.

فروید بیش از این‌که ایده‌های اسووو را تصدیق کند، به او اسلوب متفاوتی برای نگارش رمان داد. قبلاً اسووو مراحل روانی قهرمانش را به صورت سوم‌شخص نوشته بود. امیلیو چنین حس کرد و امیلیو چنان حس کرد، و گاه با طول و تفصیلی ملال‌آور. اما چه می‌شد اگر به‌جای مشاهدهٔ ذهن مدرن از بیرون (شناوری‌اش در افکار، فلج‌شدن اراده، انگیزه‌های درهم‌گوریده، اغتشاشات خطوط زمانی)، چه می‌شد اگر رمان‌نویس می‌توانست از درون بنویسد، اجازه دهد قهرمان، خودْ داستان خودش را بگوید، به‌گونه‌یی که تا جای ممکن وفادارانه وضعیتِ روان را بازبتاباند؟ به بیانی دیگر، چه می‌شود اگر رمان، به‌جای این‌که گهوارهٔ گربه را توصیف کند، گهوارهٔ گربه «بشود»؟ و این‌گونه بود که رمان مُدرنیستی در ایتالیا به دنیا آمد. ترتیب وقایع زمانی از بین رفت. همان‌طور که در کارهای جویس و پروست، گذشتهٔ خود را در «حال» مچاله کرده بود. «وجدان زنو» به نظر ژورنال مردی است در طول دورهٔ روان‌کاوی که به گفتهٔ تحلیلگرش نوشته شده و بعد همین تحلیلگر منتشرش کرده تا بیمارش را شرمنده کند تا انتقام نابود کردن خود (توقف دورهٔ درمان از سمت زنو) را از او بگیرد. زنو پنج داستان به‌هم‌وابسته را تعریف می‌کند: داستان آخرین تلاشش برای ترک سیگار، داستان مرگ پدرش، داستان ازدواجش، داستان محبوبش و داستان شراکت کاری محکوم به فنایش با باجناقش. شکل روایی زنو ساده و بی‌پرده است. تک‌تک این داستان‌ها را رُک و بی‌پرده می‌گوید. اما با پیش‌رفتن رمان، داستان هم پابه‌پای احساساتِ زنو پیچیده می‌شود. زنو وارد عمل می‌شود، این پیچیده‌گی‌ها او را فلج نمی‌کنند، اما تا آخرین فصل کتاب مدام نسبت به معنا و درستی اعمالش شک می‌کند، و در این فصل آخر است که با نگاهی به روان‌کاوی‌اش می‌بیند و دستگیرش می‌شود که قصد درمان دکتر روان‌کاوش رو به بیراهه دارد و آن ایماژها و خاطراتی که روانکاو می‌خواهد از او بگیرد، درست همان‌هایی هستند که برای زنو عزیزترین‌اند.

اعتراف‌کردن سخت است، چون همان‌طور که خود زنو هم می‌گوید: «اعتراف مکتوب همیشه دروغین است» اما رمانی که شکل اعتراف به خود می‌گیرد نمی‌بایست حقیقی باشد، فقط کافی است مجذوب‌کننده و فریبا باشد و کلام زنو این هر دو است. انگیزه‌های اعترافی او ساده‌اند: که بگوید چه اتفاقی افتاده و چرا. اعمالش چیزهای خوبی دربارهٔ زنو به ما نمی‌گوید. او پُرنیرنگ، هوس‌باز، حسود، بی‌فکر و تنبل است و به‌ساده‌گی حواسش پرت می‌شود. اما در حقیقت چنین گناهان بزرگی اغلب از سمتِ خواننده‌ها پذیرفته است چراکه داستانی جالب‌توجه را می‌سازد. زنو صادق و دست‌ودلباز است. به نظر که راست می‌گوید، دست‌کم با خودش و با خواننده که صادق است، گیریم که با زن و دوستانش چنین نباشد. گرچه دوستانش را می‌فریبد، تقریباً همیشه خوب‌شان را می‌گوید، چنین گشاده‌دستی‌یی در یک راوی (که هم‌زمان بد خودش را می‌گوید) جذاب است.

این پنج داستان پیچ‌وخم‌های شگفت‌انگیزی هم دارند. داستان ازدواجش بهترین‌شان است. داستان این‌طور شروع می‌شود: با سرزدنِ او به خانهٔ یکی از تجار مورد علاقه‌اش و بعد می‌بیند او چهار دختر دارد که اول اسم هر چهارتای‌شان «A» است و همه به زیبایی شهره‌اند. با خودش عهد می‌کند با یکی از این دخترانِ زیبا ازدواج کند اما معلوم می‌شود یکی‌شان زیادی جوان است؛ آن یکی چشمش چپ است؛ آن یکی به جای شوهر، دنبال شغل است و چهارمی که از همه مطلوب‌تر است و همانی است که به او دل می‌بازد، تحمل زنو را ندارد. در نهایت با همان خواهری ازدواج می‌کند که به خودش قول داده بود هرگز سراغش نرود و به محض این‌که باهم نامزد می‌کنند، احساس خوشبختی غیرمنتظره‌یی سراغش می‌آید. ازدواج بسیار رضایت‌بخشی دارند، حداقل از این‌رو که او همه‌چیز را با همسرش در میان می‌گذارد و زن هم به او اعتماد دارد. مسلماً که با استانداردهای مُدرن، این یک ازدواج عجیب است اما در مقایسه با باقی ازدواج‌های این رمان، دارای دوستی و عشق دوطرفه است و این‌طور است که خوانندهٔ کتاب حس می‌کند اگر آگوستا، زن زنو می‌تواند از قضاوت او خودداری کند، پس خواننده هم می‌تواند چنین کند.

از دیگر علل جذابیتِ زنو این است که هم آدم بگویی‌ونگویی غیرموثر و هم مشاهده‌گر خوبی است. بیشتر از هر چیز، در مشاهدهٔ ضدونقیض رفتار آدمی، چه رفتار خودش و چه دیگران خوب عمل می‌کند. یک جای داستان از او می‌خواهند به کسی کمک کند که می‌داند کمکی به کارش نمی‌آید چون آدمی است که نمی‌خواهد مسوولیت روابطش را برعهده بگیرد. و زنو می‌گوید: «اگر آرام‌تر بودم، برایش از بی‌کفایتی خودم در انجام چنین وظیفه‌یی که داشت برعهدهٔ من می‌گذاشت می‌گفتم، اما اگر چنین می‌شد، تمام عواطف فراموش‌نشدنی آن لحظه را نابود می‌کردم. این‌طور شد که چنان تحت‌تأثیر قرار گرفته بودم که دیگر درکی از بی‌کفایتی خودم نداشتم. در آن لحظه احساس می‌کردم هیچ آدم بی‌کفایتی وجود ندارد.» زنو همیشه مشغول کاریِ بی‌منطق، دن‌کیشوتی و حتا خودویرانگر است، صرفاً به این خاطر که از عظمت احساساتِ دخیل در این جریان‌ها لذت می‌برد.

نیلوفر رحمانیان

*** مترجم و منتقد**

مد و مه/ شنبه ۳ آذر/ قوس ۱۳۹۷

برخی نویسنده‌ها هستند که تنها با یک کتاب جاودانه می‌شوند. ایتالو اسووو (۱۹۲۸-۱۸۶۱) با شاهکارش «وجدان زنو» یکی از این نویسنده‌ها است. کتابی که پس از انتشار، مورد ستایشِ جیمز جویس قرار گرفت و طی سال‌های بعد، مورد ستایشِ منتقدان و نشریات بسیار. جیمز وود آن را «تفسیری جدید و فوق‌العاده از یک کتابِ اصیل و خارق‌العاده» توصیف می‌کند و آندره تریو آن را «شاهکاری که در طول یک قرن احتمال دارد فقط پنج یا شش اثر مثل آن خلق شود.» تایمز «وجدان زنو» را یکی از مهم‌ترین رمان‌های کمیکِ قرن بیستم و اسووو را مهم‌ترین رمان‌نویس ایتالیایی معرفی می‌کند و نیوزپابلیک آن را «شاهکاری پُر از حقیقت انسانی» و بوستون‌گلوب «شاهکاری تماماً مُدرن». آن‌چه می‌خوانید، نگاهی است به زنده‌گی و زمانهٔ ایتالو اسووو و شاهکارش «وجدان زنو» که اولین‌بار در ۱۳۶۳ با ترجمهٔ مرتضی کلانتریان از سوی نشر آگاه منتشر شده بود.

ایتالو اسووو اسم مستعار اتوره اشمیتز، تاجر ثروتمندی است که به‌عنوان یک اتریشی-آلمانی درس خواند اما در تریسته زنده‌گی می‌کرد و به ایتالیایی می‌نوشت. سال ۱۹۰۷ بود که به معلم زبان احساس نیاز کرد. هر سال چند ماهی را در انگلستان می‌گذراند (شرکتش شعبه‌یی آن‌جا داشت) و از این‌که می‌دید انگلیسی‌اش تا این حد بد است، در عذاب بود. پیشنهاد دوستانش، جیمز جویس (که هنوز با آن جیمز جویس بزرگ فاصله داشت) بود که تازه دو سال پیش به تریسته آمده بود و درآمدش از راه تدریس زبان انگلیسی بود. جویس بیست‌وپنج‌ساله، فقیر و ژولیده بود که پای ثابتِ میکده‌ها بود و پول اجاره‌اش را هم قرض می‌کرد. هنوز کتابی منتشر نکرده بود اما به خود مطمین بود و گمان می‌کرد نابغه است. اشمیتز از آن‌سو اواسط دههٔ چهل زنده‌گی‌اش بود و با این‌که بورژوای متمولی بود و سهامدار شرکت رنگ و پوشش‌های دریایی بود، این‌همه را از صدقهٔ سرِ ازدواجش با دختر کارخانه‌دار داشت. پیش از آن کارمند بانک بود. آدمی بود خوش‌مشرب و زرنگ اما منفعل و افتاده. طی زمان درس‌خواندن‌شان، جویس به اشمیتز گفت که نویسنده است. چرک‌نویس‌های «موسیقی مجلسی» را نشانش داد که چیزی به انتشارش نمانده بود و بعد چند داستانِ کوتاه از مجموعهٔ «دوبلینی‌ها» به او داد تا بخواند. این‌طور شد که اشمیتز هم بالاخره اعتراف کرد یک‌جورهایی از اهالی ادبیات است. سال‌ها قبل، با اسم مستعار ایتالو اسووو دو رمان نوشته بود (که بعدها با اسامی انگلیسی «یک زنده‌گی» و «آن‌هنگام که مردی پیر می‌شود» ترجمه و منتشر شدند و اشمیتز گفته بود با این‌که کتاب‌ها چیز خاصی نبودند (آخر با هزینهٔ شخصی منتشر شده بودند و کمتر کسی روی‌شان یادداشتی نوشته بود) اما شاید سینیور جویس محبت کنند و یک یک نسخهٔ‌شان را قبول کنند و بخوانند. وقتی جویس برای کلاسِ درس بعدی‌شان برگشت، گفت اشمیتز نویسنده‌یی عالی است و بی‌توجهی به او ناعادلانه بوده و این‌که حتا ریالیست‌های بزرگ فرانسوی هم نمی‌توانستند برای بعضی پاراگراف‌های «آن‌هنگام که مردی پیر می‌شود» شبیهی بیاورند و بعد جویس چند پاراگراف مدنظرش را برای کارخانه‌دار مدهوش از بر خواند.

آن‌روز از درسِ گرامر خبری نبود. اشمیتز سفرهٔ دلش را برای جویس گشود و برایش از سختی‌های کار ادبی، امیدها و یأس‌هایش گفت. وقت‌شان که تمام شد، دلِ جدا شدن از این مرد نیک را نداشت و تقریباً تمام راه تا خانه را با او قدم زد و برای جویس حرافی کرد. با این‌حال ستایش جویس، مشوق او نشد. ده سال پیش از آن، بعد از شکست دومین رمانش، قید نوشتن را زده بود(حتا یک‌بار که یکی از آشنایان تجاری‌اش پرسیده بود راست است که او دو رمان منتشر کرده، گفته بود نه، برادرش آدولفو است که کتاب نوشته). سال ۱۹۱۵ جویس از تریسته رفت به زوریخ و بعد هم به پاریس اما این دو مرد با ردوبدل‌کردنِ کارت‌پستال‌های کریسمس همچنان ارتباط‌شان را حفظ کردند. اشمیتز چیزی منتشر نکرد. سال‌ها گذشت.

بعد جنگ جهانی اول شروع شد. تریسته در موقعیتِ عجیبی بود. تریسته بخشی از امپراتوری اتریش-مجارستان بود، اما از نظر تاریخی ایتالیایی بود و پُر بود از هواداران بازگرداندن تمامی بخش‌های ایتالیایی‌زبان به ایتالیا، قومیت‌های ایتالیایی که می‌خواستند سرزمین‌های جداشده را بازپس بگیرند. در آغاز جنگ بسیاری از این هواخواهان دوآتشه در خانوادهٔ اشمیتز به ایتالیا رفتند. خانه‌اش که سابقاً پُر بود از اعضای خانواده و خدمتکاران، خالی ماند. در همان زمان، اولیای امور اتریشی-مجارستانی کارخانهٔ رنگش را بستند. اشمیتز و همسرش لیویا بی‌هیچ کاری خانه‌نشین شده بودند و این‌جا بود که

پروفیسور نظیف‌اللّه شهرانی:

قانون اساسی افغانستان برای «کی» ساخته شده است

برگردان به متن: ابوبکر صدیق و شفیق‌اللّه نظری

بخش نخست

اشاره: در نشستی که تیم وفاق ملی برای گرامی‌داشت از هفتهٔ قانون اساسی به روز پنجشنبهٔ هفتهٔ گذشته برگزار کرده بود، شماری از پژوهشگران، استادان دانشگاه و حقوق‌دانان صحبت کردند. پروفیسور دکتر نظیف‌الله شهرانی استاد دانشگاه اندیانا که پژوهش‌های گسترده‌یی پیرامون چالش‌های نظام سیاسی و حکومت‌گران افغانستان انجام داده است نیز یکی از سخنرانان این نشست بود. روزنامهٔ ماندگار سخنرانی استاد شهرانی را به متن پیاده کرده که اینک می‌خوانید.

گردهمایی فکری و اندیشه‌یی را که تیم وفاق ملی که برگزار شده به منظور حل مشکلاتی است که از بدو تاریخ ایجاد قانون در ۱۴۰ سال گذشته است.

دوره‌های بحران اعتماد

این دوره‌ها از لحاظ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دارای مشکلاتی بوده است. این مشکلات در جامعهٔ ما بحران اعتماد را ایجاد کرده است.

هر کسی که در رأس قدرت قرار داشته/دارند، مردم آنان را مسوول به میان آمدن بی‌اعتمادی در جامعه می‌دانند. یک سری مسایل عمده است که سبب این چالش‌ها شده‌اند.

طی این سال‌ها اعتماد به نفس ما از دست رفته است و حتا امکاناتی را که خداوند«ج» برای ما ارزانی کرده، درست استفاده کرده نتوانستیم. همیشه هراس داریم اتفاقی بر سر ما نیاید. موردی که می‌تواند این اعتماد را در میان خانواده، حکومت، اقوام و احزاب ایجاد کند احیای دوبارهٔ این اعتماد است.

مسألهٔ دوم که از طرف آقای احمدولی مسعود، رییس تیم وفاق ملی به آن اشاره شد فردمحوری و حتا مردسالاری است، موردی که در جوامع مترقی مانند غرب حداقل در امریکا وجود ندارد. در امریکا مسألهٔ فردمحوری وجود ندارد و به همین سبب رهبران مشکل‌زا مانند ترامپ نمی‌توانند کشور را به بحران سوق دهند؛ چون نهادها و برنامه‌هایی وجود دارد که قدرت دونالد ترامپ به عنوان فرد چالش‌زا در امریکا را مهار کند.

ما باید برنامه‌یی را روی دست گیریم تا از مردسالاری و فردمحوری که بالای نصفی از پیکر جامعه (بانوان) تأثیر منفی گذاشته است، جلوگیری شود. این مشکلات با حرف حل شدنی نیست، ما باید در عمل برای مهار این چالش‌ها برنامه‌ریزی داشته باشیم.

فردگرایی سبب به میان آمدن «زورگویی» می‌گردد، هر فردی که زور – قدرت بیشتر داشت، هر عملی را انجام می‌دهد که این تجربه را فرد فرد شما دارید.

سیاسی‌سازی هویت‌ها

مسألهٔ سوم، سیاسی‌سازی هویت‌ها در این کشور است، در بیشتر موضوعات سخن از اقوام – تقسیم‌بندی کرسی‌ها بر اساس تقسیم‌بندی اقوام- در نهادهای دولتی است. این موضوع از مشکلاتی است که در ۱۷ سال گذشته به یک بحران در کشور تبدیل گردیده است. همواره زمانی که بحث قدرت مطرح می‌گردد، موضوع قوم ایجاد می‌شود. چرا و چه ضرورتی است که روی اقوام و هویت‌ها تأکید صورت بگیرد. ما باید در تلاش راه‌کارهایی باشیم که از سیاسی شدن هویت‌ها بکاهیم. در حالی که در جوامع دیگر این موضوع مطرح نیست که چند تن از کدام قوم در کرسی و کابینه حضور دارند؛ اما این مطرح است که آیا کسانی در کرسی‌ها و کابینه حضوردارند برای همهٔ مردم‌شان کار می‌کنند یا نمی‌کنند. اگر کار این افراد متمرکز برای قوم خودشان باشد، به جای کاهش مشکلات آن را افزایش می‌دهند. مهم این است، کسی که در یک موقف حکومتی قرار می‌گیرد وجداناً برای همهٔ مردم کار کند، نه برای قوم و قبیلهٔ مشخصی.

مسألهٔ چهارم، روابط و خویش‌خواری، قوم‌سالاری، رشوت‌خوری و فساد اداری در جامعهٔ ماست که باید راه حلی برای این چالش‌ها روی دست گرفته شود. این موضوع در صدر جامعهٔ ما قرار دارد.

مشکل قانون اساسی

بحث امروز که در هفتهٔ تجلیل از قانون اساسی قرار داریم، مشکل قانون اساسی است. ما باید بپرسیم که یک قانون اساسی انعکاس‌دهندهٔ چیست؟ قانون اساسی در هر جامعه و کشوری که باشد، انعکاس‌دهندهٔ فرهنگ سیاسی همان کشور است. قانون اساسی امروز و هفت قانون اساسی دیگر که وجود داشت همواره برای «کی» ساخته شد. در حالی که از قانون اساسی مجاهدان و لایحهٔ رژیم طالبان یادآوری صورت نگرفت، ما ۷ نه بلکهٔ ۹ قانون اساسی داریم، تمام این قوانین برای «چی» نه بلکه برای «کی» ساخته شده است. هر کسی در رأس قدرت قرار داشت، برای خود یک قانون اساسی ساخت تا قدرت و خواسته‌های خود را در قانون بگنجاند و ادعا کند که این ارزش‌های کشور ما است. در حالی که این ارزش‌های کشور نه بلکه ارزش‌های و منافع افراد بود تا زمانی که قانون اساسی برای افراد ساخته می‌شود نباید توقع بیرون رفتن از بحران را داشته باشیم. بنابراین، نیاز است که ژرف‌نگری در قوانین اساسی داشته باشیم، به‌ویژه قانون اساسی‌یی که در سال ۲۰۰۴ توشیح گردید. این قانون و سایر قوانین اساسی دو بخش دارند، حقوق و وجایب افراد و اشخاص که با تأکید جوامع بین‌المللی صورت گرفت، یکی از بهترین بخش‌های قانون اساسی است، برای حفظ این بخش از قانون اساسی باید در مذاکره با طالبان نیز تأکید صورت گیرد؛ اما مشکل اساسی در نظام اداری قانون اساسی است، قانون اساسی برای ما حق انتخاب فردی را می‌دهد که او «تولواک» یا «اختیار دار تام» است. کلمهٔ تولواک را برای اولین‌بار شاه امان‌الله خان برای خود اطلاق کرد، یعنی به‌جای واژهٔ پادشاه باید تولواک خطاب می‌شد. تولواک تاهنوز هم در زبان ما وجود دارد. تولواک «SAVERNTY» همه حقوق و وجایب افراد در دست او قرار داشته باشد. کسی که تولواک باشد تمام اعضای کابینه، والی‌ها، ولسوال‌ها، فرمانده پولیس و ارتش را مقرر کند. بنابراین، از چنین قانونی چه انتظار می‌توانید داشته باشید؟

فرهنگ سیاسی حاکم در افغانستان

فرهنگ سیاسی حاکم در کشور که در جریان ۱۴۰ سال به میان آمده است، دارای چهار رکن است و تا زمانی که این چهار رکن مورد بررسی قرار نگیرد، نمی‌توان راه حلی را برای پایان این بحران ایجاد کرد. اولین رکن فرهنگ سیاسی ما تولواکی است یعنی سیستم سلطنتی؛ در هر سطح جامعه و هر فردی که به قدرت رسیده خود را تولواک فکر کرده است، در سطح خانواده نیز وجود دارد. مردسالاری در حقیقت تولواکی است که در سطح خانواده از این شگرد کار می‌گیریم، به کودکان، زن، بسته‌گان و فرزندان خود حق تصمیم‌گیری را نمی‌دهیم. پس تولواکی فرهنگ سیاسی در جامعهٔ افغانستان است که تنها به یکی که در بلندترین مسند قدرت نشسته است اطلاق نمی‌گردد، بلکه در سطح عموم جامعه است. ما در جامعه‌یی زنده‌گی می‌کنیم که در آن قانون ساخته‌یی فردی است که در رأس قدرت قرار دارد. فردی که قدرت‌مند و تولواک بود، قانون می‌سازد. او تابع قانون نیست، قانون تابع او است؛ یعنی قانون قدرت‌مند نیست، تولواک (فردی قانون را می‌سازد) قدرت‌مند است. روند حاکم، تبعه و رعیت ایجاد کرده است. حاکمان کسانی هستند که در رأس قدرت قرار دارند، اما سایر مردم تبعه و رعیت اند که نمی‌توانند حق و حقوق داشته باشند؛ زیرا تمام حق در دست تولواک است. بنابراین، قانونِ فردمحوری سبب ایجاد فرهنگ سیاسی شده استِ. اصول فرهنگ فردمحور ا ستفاده از زر و زور و زن، حاکمان کسانی را که نمی‌توانند زیر کنترل خود بیاورند را به کرایه می‌گیرند، مانند نامزدانی در انتخابات قدرت‌مند هستند، افرادی را به عنوان معاون در تکت انتخاباتی خود می‌گیرند. وقتی زر کار نکرد از زور کار می‌گیرند. برخی مواقع برای حفظ قدرت‌شان از اقوام با نفوذ زن می‌گیرند.

مسألهٔ دوم محوریت قدرت در ارگ یا کابل است. به افراد بیرون از این محدوده توجه صورت نمی‌گیرد و هیچ‌کسی در غم‌شان نیست. رکن دوم مسألهٔ افغانستان قوم‌سالاری و خویش‌خوری است. در جامعهٔ ما سطح اعتماد پایین است و حتا در میان خانواده این مورد وجود دارد. بنابراین، وقتی کسی که در رأس قرار می‌گیرد بدون اطرافیان و خویشاوندان خود بالای کسی دیگر اعتماد نمی‌کند. اگر قوم خود به اساس زبان یا مذهب تعریف شده باشد به آنان اتکا می‌کند. این موضوع سبب ایجاد فساد می‌گردد و رشوت‌خوری برای تولواک‌ها به ابزار استفاده می‌کنند. برای کارمندان معاش اندک می‌دهند، آنان مجبور اند رشوت بگیرند و تولواک از آنان استفاده ابزاری کند.

به همین منظور موضوع ملیت‌گرایی قوم پشتون در جامعه بروز کرده است. وقتی بحث از واژهٔ «افغان» و «افغانستانی» به میان می‌آید به استفاده ابزاری از قوم توسط تولواک‌ها ربط دارد که برای مستحکم ساختن احساسات قومی به نفع خودشان استفاده کرده‌اند. از احساسات پاک قوم‌شان برای بقا قدرت‌شان سوء کردند نه این‌که به قوم‌شان خدمتی کرده باشند. قوم پشتون این واقعیت را درک کرده است.

استفادهٔ ابزاری از دین

رکن سوم فرهنگ سیاسی استفادهٔ ابزاری از دین مقدس اسلام است. تمام گروه‌ها حتا کمونیست‌ها از اسلام به ضد اسلام استفاده کردند. در شعار تمام احزاب سیاسی واژهٔ اسلام وجود دارد؛ اما با اسلام گفتن ما چیزی را اسلامی ساخته نمی‌توانیم. ما باید سنت «قرآن‌خوانی» خود را به سنت «قرآن‌دانی» تغییر کنیم. ما قرآن زیاد می‌خوانیم، اما قرآن را نمی‌دانیم. تا زمانی که ارزش‌های اسلامی – دینی خود را درست درک نکنیم نمی‌توانیم از آموزه‌های اسلامی به درستی استفاده کنیم. وقتی چپتر یا جزوی را برای دانشجویان می‌دهید می‌گویید که بخوان، هدف از خواندن دانستن است. بنا چه کسی با آیات قرآن‌کریم چنین برخورد کرده است. در حالی که در غرب برای دانستن قرآن تلاش صورت می‌گیرد؛ اما در افغانستان چنین برخوردی صورت نمی‌گیرد. ما باید این فرهنگ سیاسی را تغییر دهیم، کسانی که در چهل سال گذشته در قدرت قرار داشته‌اند از قدرت اسلام استفاده ابزاری کرده‌اند. دیگران را کافر گفتن و در برابر آنان احساسات عجیبی داشتند یک نتیجه‌اش همین بوده که ما خارجی را همیش را کافر می‌گوییم و خارجی نزد ما کسانی اند که به اصطلاح همراه در مقابله باشیم و همکاری نکنیم و اگر ضرورت به همکاری آنها می‌بود استفادهٔ مثبت گرفته می‌توانستیم.

اسلام سیاسی

مشکل عمدهٔ دیگر ما این است که اسلام را سیاسی ساخته‌ایم در کشوری که ۹/۹۹ در صد آن مسلمان باشد چه ضرورت است که در ماده‌های قانون اساسی‌اش گفته شود که اسلام دین ما است، وقتی که اسلام در قوانین اساسی نگاشته شده باشد ما اسلام را پارچه پارچه کرده‌ایم یعنی اسلام ترکی، اسلام سعودی، اسلام ایرانی، اسلام اندونیزیایی و... در واقع، اسلام فراتر از این قوانین است و سیاست اسلام بالاتر از مسایل سیاسی کشور ها است، چرا ما نمی‌گذاریم که دین ما همان دین اسلام است که خداوند برای تمامی مخلوقات فرستاده و ما به آن ارج بگذاریم تا سلام باید ملی نشود، اسلام باید قومی نشود، حتا در مسایل سیاسی ما ادعا است که فلانی قوم خوب نیست فلانی قوم مسلمان بهتر است این از کجا می‌آید؟ از سیاسی ساختن دین ما، ما باید دین را نگذاریم که سیاسی شود، دین ما بالاتر از سیاست است ما باید ایمان خود را محکم‌تر نگه‌داری کنیم.

مسألهٔ دیگر این که اسلام، اسلام، اسلام می‌گوییم شما در عمل کدام یک از کسانی که تلواک هستند یا در مقام‌های تولواکی قرار دارند، کدام ارزش اسلامی را در عمل پیاده کرده اند؟ این یک فرق بسیار بزرگ در ارزش‌های اسلامی و اعمال مسلمانان در این کشور است. قصه‌یی است که در قرن ۱۹ یکی از شیوخ بسیار مهم ازهر به فرانسه رفته بود، یکی دو سال آنجا زنده‌گی کرده بود و پس آمده بود از او سوال کردند که در فرانسه چه دیدی؟ گفت در فرانسه بسیار مسلمان دیدم، اما اسلام در آنجا نبود؛ وقتی که در مصر آمدم این جا اسلام دیده می‌شود اما مسلمان وجود ندارد.

بیانیۀ «وفاق ملی»

در پیوند به هفته گرامی‌داشت از قانون اساسی افغانستان

متأسفانه افغانستان امروز به سبب نقض پی‌هم قانون اساسی و سایر قانون‌های نافذه از سوی دولت، در میان چند کشوری قرار دارد که از لحاظ آلوده بودن به فساد اداری در صدر قرار دارند. استمرار نقض قانون از سوی دولت، شهروندان را نیز به نحو نگران‌کننده‌یی قانون‌گریز کرده است. شهروندان زمانی به قانون‌گرایی عادت می‌کنند که اطمینان یابند حاکمان خود به رعایت قانون وفادار اند. استمرار قانون‌گریزی‌های بی‌حدوحصر دولت و به تبع آن افزایش بی‌سابقۀ فساد، بر اقتصاد کشور آسیب‌های جدی وارد کرده است

مقدمه

حاکمیت قانون یکی از شاخصه‌های اصلی در حقوق اساسی اداری کشورهاست. از اثرهای مهم حاکمیت قانون می‌توان به این نکته‌ها اشاره کرد:

- لازمی‌بودن اجرای قانون،
- استوار بودن کارهای عمومی بر بنیاد قانون،
- انجام کارهای اداری بر اساس قانون،

حاکمیت قانون در پیوند با شهروندان، وقتی معنا پیدا می‌کند که:

- شهروندان از قانون پیروی کنند،
- همۀ افراد جامعه به قانون تمکین کنند.

بر پایۀ آنچه گفته شد، یکی از وجه‌های عمدۀ تمایز میان حکومت «خوب» و «بد» میزان وفاداری دولت‌ها به حاکمیت قانون است. توسعۀ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هر کشوری، بستگی به حاکمیت «خوب» دارد؛ حاکمیت خوبی که ریشۀ آنرا باید در حاکمیت قانون جستجو کرد. در واقع، زیربنای رابطه بین دولت و شهروند با حاکمیت قانون در پیوند مستقیم قرار دارد. در هر کشوری، هم شهروندان و سازمان‌ها و هم حکومت باید رفتارهای خود را بر مبنای اصل‌های حقوقی تنظیم کنند. در صورتی که حاکمیت قانون امکان تحقق پیدا کند، هیچ فردی و گروهی بالاتر از قانون قرار نمی‌گیرد.

با توجه به این نکته که توسعه‌یافتگی در هر زمینه‌یی با توسعه‌یافتگی اقتصادی در پیوند است، می‌توان دریافت که حاکمیت قانون چقدر برای شگوفایی اقتصادی می‌تواند اثرگذار باشد. بررسی‌های نهادهای بین‌المللی نشان می‌دهد که حاکمیت قانون، مهمترین پیش‌نیاز برای تحقق رقابت عادلانه و بروز کارایی در اقتصاد است.

به باور کارشناسان، ضعف حاکمیت قانون، نه تنها نابودکنندۀ انگیزه‌های اقتصادی، بل دفع‌کنندۀ حضور و نقش‌آفرینی سرمایۀ اجتماعی است. در ادبیات اقتصادی مدرن، وجود سرمایۀ اجتماعی قابل اتکا، به‌عنوان یکی از مهمترین پیش‌شرط‌های توسعۀ پایدار مطرح است. علاوه بر این، نقض حاکمیت قانون، از عامل‌های عمدۀ فساد شناخته می‌شود. بانک جهانی، حاکمیت قانون و افزایش شفافیت را به‌عنوان دو بال گریز از فساد سیستماتیک معرفی کرده‌است.

کارنامۀ شرم‌آور حکومت وحدت ملی از منظر قانون‌گریزی

متاسفانه افغانستان امروز به سبب نقض پی‌هم قانون اساسی و سایر قانون-های نافذه از سوی دولت، در میان چند کشوری قرار دارد که از لحاظ آلوده بودن به فساد اداری در صدر قرار دارند. استمرار نقض قانون از سوی دولت، شهروندان را نیز به نحو نگران‌کننده‌یی قانون‌گریز کرده است. شهروندان زمانی به قانون‌گرایی عادت می‌کنند تا اطمینان یابند که حاکمان خود به رعایت قانون وفادار اند. استمرار قانون‌گریزی‌های بی‌حدوحصر دولت و به تبع آن افزایش بی‌سابقۀ فساد، بر اقتصاد کشور آسیب‌های جدی وارد کرده است. نقض پی‌هم قانون، زمینۀ رقابت برابر و مبتنی بر کارایی، مشارکت اقتصادی و سرمایه‌گذاری در کشور را به شدت زیان‌مند کرده و افزایش هولناک فقر را به بار آورده است.

با آنکه یکی از شعارهای اصلی محمداشرف غنی، رییس حکومت وحدت ملی در زمان مبارزه‌های انتخاباتی، حاکمیت قانون بود؛ اما با دریغ دیده می‌شود که او چنان‌که انتظار می‌رفت به این شعار وفادار نمانده، با گذشت هر روز گواه نقض مکرر و سازمان‌یافتۀ قانون از سوی حکومت وحدت ملی استیم. بی‌مناسبت نیست که در این‌جا برای اثبات این ادعا، به نمونه‌هایی از قانون‌گریزی‌های حکومت وحدت ملی بپردازیم:

- خودداری حکومت از برگزاری به موقع انتخابات پارلمانی.
- خودداری حکومت از برگزاری انتخابات شوراهای ولایتی.
- خودداری حکومت از برگزاری انتخابات شوراهای ولسوالی‌ها.
- تأخیر سه‌ماهه در اعلان برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۹۸.
- گماشتن بیشتر از مدت قانونی سرپرستان در رأس چندین وزارت و سمت‌های عالی دولتی.
- اعمال فشار بر کمیسیون‌های انتخاباتی.
- تدوین‌نکردن خطوط اساسی سیاست کشور.
- تدوین‌نکردن طرح قانون برای شماری از موردهای پیشبینی شده در قانون اساسی.
- رعایت‌نکردن محدودیت‌های زمانی پیشبینی شده در قانون اساسی، در توشیح قانون.
- ایجاد بعضی اداره‌ها برخلاف قانون اساسی.

پیامدهای ضعف حاکمیت قانون در کشور:

بی‌توجهی حکومت وحدت ملی به حاکمیت قانون، سبب شده است که مردم به جای حکومت قانون، با حکومت فرد رو به‌رو باشند. حکومت فرد به‌صورت طبیعی، با استبداد همراه است. این روند نامیمون بر پیکر دموکراسی جوان کشور به شدت آسیب زده است. از پیامدهای ویرانگر عملکردهای قانون‌گریزانۀ حکومت وحدت ملی، می‌توان به نکته‌های زیر اشاره کرد:

- فرد محوری به جای قانون محوری،
- انحصارگرایی به جای رقابت‌گرایی در اقتصاد،
- رشد روز افزوان نابرابری،
- لحاظ کردن منفعت فرد و گروه خاص به عوض منفعت عمومی،
- افزایش فاصله بین دولت و شهروند،
- افزایش فقر و بیکاری،
- اختلال در روند توسعه،
- قرارگرفتن نام افغانستان در صدر کشورهای آلوده به فساد.

نتیجه: هرگاه قانون‌شکنی‌های حکومت به همین‌گونه استمرار یابد، بعید نیست که افزایش فاصله میان دولت و شهروند و سلب اعتماد عمومی از مسولان، حکومت را ورشکسته کند و در نهایت، سبب فروپاشی نظام شود. بنابراین، از حکومت می‌خواهیم که با درک مسوولیت‌های ملی، به عملکردهای قانونگریزانۀ خود تجدید نظر کند و با پرهیز از نقض آشکار و پیهم قانون، راه را بر شگوفایی اقتصادی و بهبود وضعیت عمومی هموار کند.

پیشنهادهای جریان وفاق ملی به منظورحاکمیت قانون

جریان وفاق ملی با توجه به منفعت‌های عمومی و درک وجیبۀ ملی خود، به منظور تحکیم حاکمیت قانون در کشور پیشنهاد می‌کند:

- انتشار منظم نقض قانون اساسی و موردهای عمدۀ نقض سایر قانون‌های نافذه از سوی افراد و سازمان‌ها به شمول ریاست‌جمهوری توسط کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی.
- رسیدگی عادلانه و غیرجانبدارانۀ سازمان‌های عدلی و قضایی به پرونده‌های نقض قانون از سوی مقام‌های عالیرتبه.
- خودداری ریاست‌جمهوری از اعمال سلیقه و اعمال فشار بر سازمان‌های عدلی و قضایی.
- نظارت مسولانۀ شورای ملی بر حکومت به منظور تمکین حکومت به قانون‌گرایی.
- پرهیز حکومت از انحصارگرایی در عقد قراردادهای اقتصادی که بر اصل رقابتی‌شدن سرمایه‌گذاری آسیب زده است.
- پرهیز حکومت از اعمال سلیقه در کمیسیون مستقل اصلاحات اداری که اصل شایستگی در استخدام کارکنان خدمات ملکی را به شدت خدشه‌دار کرده است.
- خودداری حکومت از اخلال در حق دسترسی به اطلاعات.

دفتر رسانه‌های وفاق ملی

یادداشت

حاکمیتِ مردمی یا حاکمیتِ حاکمانی

شاکر حیات

قرن‌ها قبل، گاهی حاکمیت نزد کلیسا بوده و گاهی در قبضۀ پادشاهان، اما هر دو مرجع نتوانستند قدرتِ برترِ حکومتی را به نفع مردم استفاده کنند. بعد از انقلابِ کبیرِ فرانسه و استقلال امریکا، آهسته‌آهسته مردم حاکمیت را از آنِ خود ساختند که این امر الگویی شد برای سایر ملل و دولت‌ها. حاکمیت مردمی به معنی حاکم شدنِ مردم بر سرنوشتِ خودشان است و دولت‌هایی که به این اصل باورمند هستند، بر بنیاد آن مکلف اند که به مطالبات منطقی و حتا غیرمنطقیِ مردم لبیک گویند و زمینۀ نماینده‌گی را به نحوی مهیا سازند که مردم به آسان‌ترین و عادلانه‌ترین وجه بتوانند نماینده‌گانِ خود را انتخاب کنند تا حاکمیت را از طریق نماینده‌گانِ خویش اعمال کنند.

بعد از معاهدۀ بُن و با توجه به نظام دموکراسی در مادۀ چهارم قانون اساسی افغانستان، حاکمیت برای مردم تعریف و تسجیل شد. اعطای قدرتِ برتر مایۀ خوشحالی و مسرت برای شهروندان افغانستان می‌باشد که در طول تاریخ برای اولین‌بار یک امر مهم به مردم واگذار شده است تا جلو استبداد حاکمان گرفته شود و منبعد حاکمان مادونِ مردمان باشند. هرچند اعطای چنین قدرتِ بزرگ و ارزشمند برای مردم یک امر میمون و پذیرفتنی است، ولی ماهیت اعطای قدرت برای مردم مشکل دارد. از همین رو اگر مادۀ چهارم قانون اساسی به بررسی گرفته شود، به دو دلیل حاکمیت مردمی در افغانستان منتفی می‌باشد که اول آن انتخابات و دوم خواستِ مردم است. به‌خاطر ثبوتِ این موضوع هر دو مورد جداگانه ارزیابی می‌شود:

۱. انتخابات: در نظام‌هایی که حاکمیت از آن مردم است، شهروندان به‌خاطر تحقق خواست‌های‌شان یک نفر را به عنوان رییس‌جمهور و یک‌تعداد را به نام وکلای قانون‌ساز انتخاب می‌کنند. حاکمیت مردمی زمانی معنی پیدا می‌کند که شخص رییس‌جمهور، صدراعظم و اعضای پارلمان واقعاً نماینده‌گان مردم باشند و بر اساس انتخابات شفاف، عادلانه و آزاد گزینش گردند. بنابراین، با توجه به تقلب در انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات پارلمانی و تأخیر مکرر آن، مردم افغانستان نتوانستند که نماینده‌گان واقعیِ خویش را انتخاب کنند؛ یعنی مردم نتوانستند که حاکمیتِ خویش را به نماینده‌گان واقعی خود انتقال دهند که این وضعیت بیانگرِ عدم حاکمیت مردم است.

۲. خواست مردمی: نیمی از شهروندانِ این سرزمین همیشه فغان بر تعدیل قانون اساسی، خواستِ توزیع تذکره‌های الکترونیکیِ مصوب پارلمان و تغییر نظام انتخاباتی... را دارند، ولی حکومت با آنکه توجه نمی‌کند علیه آن اقدام می نماید. پس اگر حاکمیت از مردم است، حکومت مکلف به پذیرش مطالبات مردم و تغییر نظام سیاسی... می‌باشد. یعنی حکومت دو گزینه دارد: یا مطالبات مردم را بپذیرد یا مادۀ چهارم قانون اساسی که بر حاکمیت مردم تأکید دارد را تعدیل نموده و حاکمیت را حاکمانی تعریف بدارد. پس در نتیجه، متأسفانه چنین استنباط می‌گردد که طبق مادۀ چهارمِ قانون اساسی، ظاهراً حاکمیت از آن مردم بوده ولی عملاً حاکمیت متعلق به حاکمان است. در این حال، چی فرقی می‌کند که زیر سیطرۀ پادشاه ظالم زنده‌گی کنیم و یا تحت سیطرۀ رییس‌جمهور مستبد؟

Mandegar DAILY

- صاحب امتیاز: **احمد ولی مسعود**
- مدیر مسؤول: **نظری پریانی – ۰۷۰۰۲۶۳۱۵۲**
- ویراستار: **روح‌الله یوسف زاده**
- مدیر خبر: **هارون مجیدی**
- گزارشگران: **ناجیه نوری، روح‌الله بهزاد و ابوبکر صدیق**
- برگ‌آرایی: **مجیب‌الله احمدی**
- نشانی برقی: **mandegar.daily@gmail.com**
- شمارهٔ تماس: **۰۷۸۵۲۹۹۶۶۰**
- مسؤول توزیع: **نادری – ۰۷۴۴۶۰۰۶۳۰**
- نشانی: **سرک ۱۳ وزیراکبرخان، کوچه چهارم دست چپ**
- **به جز «سخن ماندگار» مسؤولیت دیگر نبشته‌ها به نویسنده‌گان برمی‌گردد.**
- چاپ: **مطبعه امام**

Year 10 ● NO 2411 ● Saturday ● 12 January 2019 www.mandegardaily.com

دکتر قاسم الیاسی در سمینار «قانون اساسی و نیاز تغییر ساختار نظام سیاسی در افغانستان»:

تطبیق‌کننده‌گان قانون از قانون اساسی سوء استفاده کرده‌اند

ناجیه نوری

شماری از حقوق‌دانان به این باور اند که مشکلات اندکی در قانون اساسی افغانستان وجود دارد، اما مورد اصلی بی‌نتیجه ماندن موارد این قانون عدم تطبیق آن توسط کسانی که مسوولیت اجرای قانون را دارند.

دکتر قاسم الیاسی حقوق‌دان و استاد دانشگاه که در نشستِ گرامی‌داشت از هفتهٔ قانون اساسی و نیازِ تغییرِ نظام سیاسی در افغانستان صحبت می‌کرد، گفت: قانون اساسی افغانستان آن‌طوری که گفته می‌شود دچار چالش و مشکلات نیست، ما باید بین حقیقت و واقعیت‌های موجود تفکیک قایل شویم.

استاد الیاسی می‌گوید: دولت‌مردان افغانستان هم از اسلام، هم از فرهنگ، هم از عنعنات ملی و هم از قانون اساسی و سایر قوانین افغانستان استفادهٔ سوء کردند و می‌کنند.

آقای الیاسی گفت: سوال اساسی این است که آیا در حوزهٔ قانون‌یابی مشکل وجود دارد، یا درحوزه قانون‌نگاری یا در حوزهٔ قانون‌گذاری و یا هم در حوزهٔ قانون‌مندی، مشکل وجود دارد؟

او اضافه کرد: آیا افغانستان در حوزهٔ قانون‌یابی، محقق و حقوق‌دان ندارد که بتوانند بهترین قانون را از منابع و نظام‌های خوب دنیا به دست آورده به جامعه تقدیم کنند، یا در حوزهٔ قانون‌نگاری مشکل وجود دارد و قانون‌نگاران توان‌مند در وزارت عدلیه و سایر نهادها حضور ندارند که بیان‌گر فرهنگ و نظام سیاسی و حقوق اداری افغانستان باشد.

آیا در حوزهٔ قانون‌گذاری مشکل وجود دارد. آیا در مجلس نماینده‌گان افراد شایسته و توان‌مند حضور ندارد تا بهترین قانون را قانون‌گذاری کنند و یا اصل مشکل در حوزهٔ قانون‌مندی است؟

به گفتهٔ آقای الیاسی: نکتهٔ دیگر این است که ما به دنبال یک نظام غیرمتمرکز هستیم که این مورد در قانون اساسی وجود دارد. در ماده ۱۳۶ و ۱۳۷ قانون اساسی به نظام غیر متمرکز اشاره شده است و ماده ۱۳۸، ۱۳۹ و ۱۴۰ تا ۱۴۲ به نظام غیرمتمرکز اشاره کرده است.

به باور آقای الیاسی: در قانون اساسی شورای ولایتی، شورای ولسوالی و شورای شهر و شهرداری تذکر یافته است. پس مشکل در قانون اساسی نیست، مشکل اساسی در قانون‌مندی و اجرایی شدن قوانین است.

او می‌گوید: بدون شک قانون اساسی مشکلاتی دارد که باید بررسی شود و روی تعدیل آن بحث صورت گیرد، اما در بخش نظام غیرمتمرکز هیچ مشکلی دیده نمی‌شود.

این استاد دانشگاه خاطر نشان کرد: نظام افغانستان «نظام جمهوری اسلامی» است که در این جا دو نظام باهم تلفیق شده است. یکی دموکراتیک بودن و دوم اسلامی بودن آن است. در مادهٔ دوم قانون اساسی تذکر یافته که دین دولت، دین اسلام است، چون زمانی که قانون اساسی تصویب می‌شد بعضی‌ها تأکید داشتند که نظام افغانستان باید یک نظام سکولار باشد.

وی همچنان افزود: در مادهٔ چهار قانون اساسی آمده است که حاکمیت از آن ملت است و تمام مردم افغانستان می‌توانند ارادهٔ خود را به طور مستقیم یا غیرمستقیم بیان کنند و ملت افغانستان هم کسانی اند که تابعیت افغانستان را دارند. پس مادهٔ چهارم به دموکراتیک بودن و مادهٔ دوم به اسلامی بودن اشاره دارد به این معنا که نه اسلام قربانی دموکراسی شود و نه دموکراسی قربانی اسلام گردد.

او گفت: قانون اساسی افغانستان از قانون ایران و عربستان سعودی متفاوت است، زیرا در قانون اساسی ایران تذکر یافته که تمام قوانین از متن آیات و روایات بیرون شود و در قانون اساسی عربستان آمده که قانون اساسی، قرآن و روایت است. قانون اساسی غرب هم اصلاً اسلام را نمی‌پذیرد؛ اما در قانون اساسی افغانستان در مادهٔ سه آمده است که هیچ‌گونه قانونی برخلاف دین مبین اسلام بوده نمی‌تواند. نیامده که از احکام دین اسلام بیرون می‌شود، یعنی کاملاً هم‌آهنگی را تأیید نمی‌کند، اما مخالفت را هم تأیید نمی‌کند. هدف این است که هرگونه قانونی را که از سایر قوانین خوب گرفته می‌شود، پذیرفته است، اما مشروط براینکه خلاف دین مبین اسلام نباشد.

او می‌گوید: نظام سیاسی افغانستان از لحاظ اداری، نظام بسته و متمرکز نیست. نظام فدرالی هم نیست، بل نظام غیرمتمرکز است که در مادهٔ ۱۳۶ تا ۱۴۲ توضیح داده شده است.

به باور او: مشکل اصلی در تطبیق قوانین است و هر کسی‌که در رأس قدرت قرار گرفت، فرهنگ خرافاتی که از دیرباز در جامعه افغانستان حاکم است را تطبیق می‌کند.

او در این نشست گفت: اکنون شورای ولسوالی وجود ندارد، زمانی که شورای ولسوالی نباشد، مجلس سنا مشکل دارد، زیرا باید یک سوم اعضای آن نماینده‌گان شورای ولسوالی باشد. شورای شهر و شهرداری وجود ندارد، در حالی که در مادهٔ ۱۴۹ به شورای شهرداری تأکید شده، باید گفت که مشکل در قانون اساسی نیست.

سوال دیگر این است که آیا عمر ریاست‌جمهوری چهار سال است یا پنج‌سال، هنوز مفسرین حقوق این نکته را متوجه نشدند. گفته می‌شود که عمر یک دورهٔ حکومت در پایان اول جوزای سال پنجم پایان می‌یابد. دکتر قاسم الیاسی می‌گوید: اکنون باید به این سوال پاسخ داد که آیا عمر یک دورهٔ حکومت چهار سال است یا پنج‌سال که از دیدگاه قانون چهار سال است.

نکتهٔ مهم دیگر این است که نظام افغانستان، نظام ریاستی نیست، نظام پارلمانی هم نیست، بل نظام نیمه ریاستی است.

استا الیاسی می‌گوید: در نظام نیمه ریاستی و نیمه پارلمانی، رییس‌جمهور صلاحیت عام و تام ندارد، طور مثال آیا توشیح قوانین و مقررات پارلمان توسط رییس‌جمهور به معنای قانون‌گذاری است یا به معنای اجرایی قوانین، اگر رییس‌جمهوری قوانین تصویب شده توسط مجلس را تشویح نکند، زمانی‌که دوباره، دو-سوم مجلس آن را تأیید کند، این قانون قابل اجراست و دیگر رییس‌جمهور حق امضای آن را ندارد.

آقای الیاسی در ادامهٔ سخنانش بر مشکلات قانون اساسی تأکید کرده گفت: برای حل مشکلات در قانون اساسی باید با اضافه سه قوه یک قوه دیگر نیز وجود داشته باشد، نهادی به نام شورای قانون اساسی یا دیوان عالی قانون اساسی.

این استاد دانشگاه گفت: کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی وجود دارد و براساس مادهٔ ۱۲۱ قانون اساسی این وظیفه دادگاه عالی است و تأکید شده که تطبیق قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین‌المللی و کنوانسیون‌های بین‌المللی و تفسیر قانون اساسی از وظایف دادگاه عالی افغانستان است.

او همچنان گفت: چرا کمیسیون مستقل انتخابات و کمیسیون شکایات و کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی زیر عنوان نهادی به‌نام دیوان عالی قانون اساسی جمع نمی‌شود تا این همه فساد رُخ ندهد.

به گفتهٔ این حقوق‌دان: اگر افغانستان شورای مانند شورای قانون اساسی فرانسه یا شورای نگهبان ایران و یا دیوان عالی قانون اساسی آلمان داشته باشد، دیگر نیازی به کمیسیون انتخابات، کمیسیون شکایات و کمیسیون تطبیق بر نظارت قانون اساسی نیست و ما گواه این همه فساد نخواهیم بود.

قانون اساسی فعلی افغانستان به عنوان هفتمین قانون اساسی کشور در ماه جدی سال ۱۳۸۲ تصویب شد. از آن روز به بعد همه سال هفته‌یی برای پاس‌داری از این قانون درج تقویم شده است.